

مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

در میان الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، شاید بتوان گفت که لوح ارسالی به ویکتوریا، ملکه انگلیس حائز اهمیت ویژه‌ای است.^(۱) زمانی که حضرت بهاء‌الله در بغداد تشریف داشتند، کنسول دولت انگلستان پیشنهاد کرد که هیکل اطهر به یکی از کشورهای تحت حمایت انگلستان مانند هندوستان تشریف ببرند، اما طلعت ابهینی نپذیرفتند. او ضمناً در ملاقات حضوری با جمال مبارک اظهار داشت که اگر آن حضرت پیامی برای ملکه انگلیس داشته باشند، او حاضر است آن را برای مشارالیه‌ها ارسال دارد.^(۲)

بسیاری از مطالبی که در لوح مبارک خطاب به ملکه نازل شد، در سایر الواح مبارکه به لسانی دیگر عَزَّوَجَلَّ نزل یافته و تشریح شده است. تشبیه جامعه بشری به هیکل انسانی و بیماری آن و ممنوع شدن طبیب حقیقی از معالجه آن که در این لوح مبارک تصریح شده، در لوح مانکجی صاحب نیز به نوع دیگر بیان شده است.

مخاطبان لوح مبارک

اگرچه مخاطب اصلی این لوح مبارک شخص ملکه ویکتوریا است، اما در خلال لوح ملاحظه می‌شود که نفوس دیگری نیز طرف خطاب خداوند قرار گرفته و توصیه‌هایی به آنها شده است. در مقامی کلّ سلاطین و امرا تحت عنوان (یا معشر الملوک) به اتحاد توصیه شده‌اند. در مقامی نیز نمایندگان مجالس با عنوان (اصحاب المجلس) طرف خطاب قرار گرفته‌اند. اگرچه این خطاب نظر به سپرده شدن زمام مشورت به دست آنها توسط ملکه انگلیس صورت گرفته، اما جنبه تخصیص به این نفوس نداشته و نمایندگان سایر مجالس نیز مخاطب واقع شده‌اند، زیرا با عبارت «یا اصحاب المجلس فی هُناک و دیارِ آخری» آن را تعمیم می‌دهند.

در این مقام شرحی به اختصار در باره زندگی و اقدامات ملکه ویکتوریا ذکر می‌گردد تا با شرح احوال و خصوصیات مخاطب لوح مبارک آشنایی بیشتری حاصل گردد.

ویکتوریا تنها فرزند ادوارد، دوک کینت، چهارمین پسر جرج سوم، پادشاه انگلیس بود. او در ۲۴ مه ۱۸۱۹ در لندن پای به جهان نهاد. به گفته خودش در کمال سادگی تحت پرورش قرار گرفت. در اولین ساعات بامداد بیستم ژوئن ۱۸۳۷، از اسقف اعظم کانتربوری و لرد پیشکار پیامی دریافت کرد که او را از مرگ ویلیام چهارم آگاه ساخت. او در هجده سالگی بر تخت سلطنت جلوس کرد و مدت شصت و چهار سال سلطنت کرد. دوران سلطنت او، طولانی‌ترین پادشاهی در تاریخ انگلستان محسوب می‌شود. ویکتوریا با آلبرت که از خویشان او بود ازدواج کرد و صاحب نه فرزند شد. وصلت او سبب اتحاد خاندان سلطنتی انگلیس با روسیه، آلمان، یونان، دانمارک و رومانی گردید و بعد از مرگ آلبرت در ۱۴ دسامبر ۱۸۶۱ با آن‌که اختلاف زیادی در زندگی با او داشت، از مرگ او بسیار متأثر شد؛ دیگر همسر اختیار نکرد و مدت ده سال گوشه عزلت اختیار نمود و به سعی دیزرائیلی از انزوا بیرون آمد اما تا آخر عمر عزادار

باقی ماند. ملکه در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۱ در آلبورن (Osborne)، بعد از بیماری کوتاه‌مدت و بدون دردی، درگذشت.

ملکه ویکتوریا، به حق لقب مادر بزرگ اروپا را دریافت کرد. نوادگان و فرزندان او، همه در دربارهای خارج بریتانیا ازدواج کردند. (هشت فرزند از نه فرزند او) در بین نوادگان او از خانواده‌های سلطنتی بریتانیا (تمام پادشاهان بعد از وی)، اسپانیا، سوئد، نروژ، یوگوسلاوی، روسیه (آخرین ولیعهد روسیه تزاری)، یونان، رومانی، آلمان (ویلهم دوم شروع کننده جنگ جهانی اول، نوه دختری ویکتوریا) و پروس دیده می‌شوند. نوه‌های ویکتوریا که امروز بر مسند پادشاهی (و نه قدرت) هستند: الیزابت دوم و شوهرش (بریتانیا)، هراللد پنجم (نروژ)، کارل گوستاو شانزدهم (سوئد)، مارگریت دوم (دانمارک)، و خوان کارلوس و همسرش (اسپانیا).

در دوران سلطنت او گستره مستعمرات انگلستان توسعه یافت و او علاوه بر سلطنت بر پادشاهی متحده، یعنی بریتانیا و ایرلند از زمان جلوس بر تخت سلطنت، از تاریخ ۱۸۷۶ ملکه هندوستان نیز لقب گرفت. در دوران سلطنت او انقلاب صنعتی به اوج خود رسید و امپراطوری بریتانیا نیز به اعلیٰ مدارج خود واصل شد.

از جمله وقایع مهم مرتبط به دوران سلطنت او، تأسیس شرکت‌های نفتی مهمی چون کمپانی هند شرقی، شرکت نفت برمه، رویال داچ شل، و شرکت نفت ایران و انگلیس است.

دیگر از وقایع این دوران وقوع جنگ کریمه بود که ویکتوریا از آن حمایت کرد و انگلستان در کنار فرانسه بر ضد روسیه و در حمایت از عثمانی وارد جنگ شد و عاقبت به شکست روس‌ها و موافقت آنها با قبول صلح منجر گردید. جالب است که بدانیم علت نزول و ارسال لوح مبارک خطاب به ناپلئون سوم اظهارات او در خصوص علت ورود به جنگ مزبور در حمایت از ترکیه بود. او اظهار داشته بود که صدای ناله و

استغاثه مغروقیین ترک را شنیده و به حمایت از ترک‌ها قیام کرده بود. ولی به نقل کتب تاریخی، یکی از دلایل ورود ناپلئون سوم به جنگ علیه روسیه اختلاف نظر فرانسه و روسیه در باره امتیازات راهبان ارتدوکس روسی و کاتولیک رومی در اماکن مقدسه فلسطین بود. حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به وی می‌فرمایند که اگر او حامی مظلومین است، چه کسی مظلوم‌تر از آن حضرت و ستم‌دیده‌تر از احبای حق؛ اما او استکبار ورزید. روسیه در این جنگ شکست خورد. تزار روس در آن موقع نیکلای اول بود. پسرش الکساندر دوم در سال ۱۸۵۵ جانشین پدر شد و به جبران شکست جنگ کریمه با عثمانی وارد جنگ شد و چون بیم شکست می‌رفت، در خفا از خداوند طلب تأیید و امداد نمود که در لوح مبارک خطاب به او به این نحوای او اشاره کرده، وعده نصرت الهی دادند و فرمودند که بحر رحمت الهی به موج آمده و تقاضای او اجابت شده است (گو این که در سطور بعد برای او مقام عظیمی را مقدر می‌فرمایند و انذار می‌نمایند که، «ایاک أن تُبَدَّلَ هذا المقام العظيم». [الواح ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۲۲])

یکی از موارد مهم در جنگ کریمه، حمایت ویکتوریا از اقدامات انسان‌دوستانه فلورانس نایتینگل بود که به مدد سربازان مجروح شتافت و همین اقدامات خیرخواهانه فلورانس بود که نقطه آغازین حرفه پرستاری مدرن گشت. او مدت بیست سال در این راه تلاش کرد و اثری نیکو از خود به جای گذاشت.

ویکتوریا از حامیان اصلی لغوبرده‌داری بود و در این راه اقداماتی نیز انجام داد و آن‌چه که سال‌ها قبل از او در این زمینه شروع شده بود، ادامه یافت. در این مورد در ذیل بیان مبارک که در لوح خطاب به او آمده مطالبی ذکر خواهد شد.

اگرچه سابقه حکومت پارلمانی از سال‌ها قبل در انگلستان وجود داشت و تغییراتی شگرف نیز در آنها به وجود آمده بود، اما در نیمه دوم قرن نوزدهم، یعنی در زمان

حکومت ملکه ویکتوریا اصلاحات اساسی در توزیع صحیح نمایندگان از مراکز شهری و روستایی و کاهش نفوذ مجلس اعیان و ارتقاء مجلس عوام صورت گرفت و بخصوص سه مصوبه سال‌های ۱۸۶۷، ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ اصلاحات زیادی را سبب گردید. ذیل مطلب مزبور که در لوح مبارک ذکر شده، مطالب بیشتری در این خصوص بیان خواهد گردید.

از لحاظ علمی، انتشار کتاب چارلز داروین در خصوص اصل انواع در سال ۱۸۵۹ بود که انقلابی در زیست‌شناسی پدید آورد. اگرچه در آثار مبارکه تغییر انواع را مردود شمرده‌اند، اما تکامل آنها تأیید شده است.

در مورد پایان سلطنت او حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«سلطنت جهان بی‌بنیان است ملاحظه نمایند که امپراطوری ویکتوریا چگونه به کلی پیچیده و منطوی شد، اما عبودیت بندگان الهی سلطنت ابدی است و به مرور و دهور شعله‌اش افروخته‌تر گردد و شعاعش روشن‌تر شود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۲۹)

ارتباط ملکه رومانی با ملکه انگلیس

یکی از وقایع مهم تاریخ امر مبارک، ایمان آوردن علیاحضرت ماری، ملکه رومانی، به امر الهی است. حضرت ولی‌ام‌الله در باره تبار او می‌فرمایند:

«این ملکه عالی‌مقام، دختر ارشد دوک ادنبورک، فرزند ثانی ملکه‌ای است که حضرت بهاء‌الله در لوح امنع اقدسی که به اعزاز وی نازل گشته، اقدامات و عملیات او را ستایش و تمجید می‌فرمایند و از طرف مادر به خاندان روس منسوب و حفیله امپراطور الکساندر دوم می‌باشد که در حق او نیز از قلم اعلیٰ لوح بدیعی نازل گشته است.» (قرن بدیع، ص ۳-۷۷۲)

میس مارثاروت در باره تلاوت لوح مبارک حضرت بهاءالله خطاب به ملکه توسط علیاحضرت ماری، به حضرت ولی امرالله چنین گزارش می کند:

«و امروز که چهارم فوریه ۱۹۳۶ میلادی است بار دیگر در کاخ مذکور هنگام غروب آفتاب حضور ملکه رسیدم. مجدداً به کمال رأفت و محبت مرا در کتابخانه خویش که به نور خفیف و ملایمی روشن نموده بود، پذیرایی نمود. چه اوقات تاریخی خوشی بود و چه لحظات دلکش و پرارزشی. در این ملاقات، ملکه بیان نمود موقعی که در لندن بوده به دیدار یکی از اماء معزز آن مدینه یعنی لیدی بلامفیلد فائز شده و آن خانم محترم متن اصلی لوح مبارک حضرت بهاءالله را که به اعزاز ملکه ویکتوریا، مادر بزرگ ملکه، صادر شده به او ارائه داده و وی به زیارت آن تویع منیع مفتخر گشته است.»^(۳) (قرن بدیع، ص ۷۸۲)

مطالب مذکور در لوح مبارک

مضامین مذکور در این لوح، آمیزه ای از دعوت به اقبال به امر مبارک، تحسین بعضی از اقدامات او در سبیل خیرخواهی و انسان دوستی و حتی بهبود سیاست، و نیز راهنمایی در جهت ارتقاء سطح مملکت داری و شرایط عضویت در مجالس قانون گذاری است. ذیلاً به هر یک از این مضامین اشاره خواهد شد:

تحقق بشارت

جمال قدم در بدایت لوح اشاره به تحقق وعود مذکور به لسان انبیاء می فرمایند که فی نفسه چند نکته را شامل می شود:

اول ظهور و نزول پروردگار در کمال شکوه و جلال است. حضرت مسیح بشارت می دهند که مجی ثانی آن حضرت در جلال پدر آسمانی خواهد بود. این معنی در

انجیل متی (باب ۱۶، آیه ۲۷) ذکر شده است که فرمود: «پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش...» از آن به یوم حصاد نیز یاد شده است. در تمثیل تاکستان نیز به ظهور مالک تاکستان تصریح شده است. این معنی نیز در انجیل متی (باب ۱۹، آیه ۲۸) مشاهده می‌شود. پسر انسان، یا رئیس این جهان که در لوح مبارک اقدس نیز، با این کلام «قل للقسّیس قد أتى الرّیس»^(۴) بدان اشاره شده که این نیز ناظر به بیان حضرت مسیح است که فرمود: «بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت؛ زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.»^(۵) ظهور ربّ را به بیت اللحم بشارت می‌دهند و از او سؤال می‌کنند که آیا مردم متوجّه ظهور ربّ شده‌اند یا مانند اقوام پیشین به انکار او می‌پردازند.^(۶) جمال مبارک در لوح ملکه، بعد از بیان این نکته، به تحقّق وعده مذکور در انجیل تصریح فرموده‌اند.

مطلب دوّم، تشرف اقلیم یا بریّه شام به قدم مالک انام است. این معنی که مکرراً در آثار مبارکه بدان اشارت رفته، در حدیثی منقول از حضرت امام جعفر صادق تصریح شده است. امام فرمود: «توقّعوا الصّوت من قِبَلِ الشّام فیه لکم فرج عظیم.»^(۷) اما حدیث دیگری از حضرت رسول اکرم روایت شده است که از وجود شهری بین دو کوه در شام به نام عکا خبر می‌دهد. در ادامه می‌فرماید که هر کس به نیت زیارت آن شهر وارد آن شود، خداوند جمیع گناهان گذشته و حال او را می‌آمرزد و هر کس موفق به زیارت نشده، از آن شهر خارج شود، سفر او پربرکت نخواهد بود. در شهر عکا چشمه‌ای است به نام عین البقر؛ هر کس از آن یک مرتبه آب بیاشامد، خداوند در روز قیامت او را از عذاب اکبر روز قیامت محفوظ می‌دارد و قلب او را از نور و ضیاء مملو می‌سازد.^(۸)

جمال قدم در لوح خواجه کمال الدین نراقی نیز به تشرف سرزمین شام به قدم مالک انام تصریح دارند:

«وإذا تشرف بز الشّام بقدم مالک الأنام ووجد عرف الإلهام و فاز بكوثر الحیوان
بعد الذی احترق بنار الفراق و كان منتظراً أيام الوصال.» (مائدہ آسمانی، ج ۸،
ص ۱۵۱)

در یکی از الواح رضوان به محرومیت احبّای الهی از تشرف به حضور مبارک در این
سرزمین اشاره دارند:

«كم من احبائك، يا الهی، یركضون فی بز الشّام شوقاً لجمالک و مُنعوا عن
الورود فی ساحة عزّ احدیتك بما اكتسبت أیادی أعدائك من الذین كفروا بك
و بسلطانك ...» (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۹)^(۹)

اما در لوح اقدس، سرزمین شام را مخاطب قرار داده سؤال می فرمایند که آیا متوجه
حضور پروردگارش شده و عرف وصال به مشامش رسیده یا هم چنان در غفلت به سر
می برد.^(۱۰)

اما موضوع بز شام در آثار مبارکه به همین جا ختم نمی شود. جمال مبارک در اهمّیت
این سرزمین می فرمایند:

«قد تشرف بز الشّام بقدم ربك العزیز الوهاب. هذه ارض فیها ارتفع نداء
النّبیین والمرسلین. انا خاطبناها طوبی لک بما فزت بلقاء ربك. هل الذین
سكنوا فیک یقبلون إلی الله مالک الأسماء أو ینکرونه كما أنکروا أول مرّة إذا
نادت و قالت إنک أنت العلیم الخبیر.» (کتاب مبین، خطّ زین المقربین،
ص ۲۸۹ / طبع کانادا، ص ۳۰۳ / لثالی حکمت، ج ۲، ص ۱۶۰)^(۱۱)

در کلام آخر باید به بیان مبارک جمال قدم اشارتی داشت که در بیان عظمت این ظهور
می فرمایند:

«قد ظهر ما لا ظهر من قبل و أتى ما كان مستوراً فی كتب الله رب العالمین. قد
قرت عین العالم بظهوره ولكنّ القوم فی حجاب مبین. قد اهتزّ الحجاز شوقاً

للقائه و كَوْمُ الله شَغَفًا لِقُدُومِهِ وَ بَرُّ الشَّامِ قَدْ تَعَطَّرَ بِقَمِيصِهِ الْمَنِيرِ. إِنَّ الَّذِينَ
أَعْرَضُوا أَوْلَنَكَ لَيْسَ لَهُمْ نَصِيبٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ بِأَلْسِنِهِمْ، وَ قُلُوبُهُمْ تَحْكِي عَنِ
الصُّورِ وَ التَّمَاثِيلِ.» (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۷۱ - ۱۷۰)

مطلب سوّم، اهتزاز مسجد اقصی از نسّمات پروردگار و بطحاء (مکه) از ندای خداوند است. اشاره به دو مکان مرتبط به حضرت رسول اکرم است. مسجدالاقصی محلّ معراج حضرت رسول اکرم و قبله اول آن منجی امم در دور اسلام است و بطحاء محلّ ظهور و محلّ بعث و محلّ نزول وحی و قبله گاه حضرات مسلمین است. در ابتدای سوره هفدهم قرآن کریم، یعنی اسراء، آمده است:

«سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْخَبِيرُ.»

حضرت ولی امرالله اشارتی گذرا بدان دارند:

«جمال محمدی در لیلۀ اسراء پس از عروج به سموات علی به آن ساحت علیا
وفود نمود و به لقاء حضرت پروردگار مشرف گردید.» (قرن بدیع، طبع کانادا،
ص ۷۰-۳۶۹)

دکتر داوودی گوید:

«هرگاه مسلمین جهان آن دیار را عزیز می‌شمارند، از این رو است که مقرّ
مسجدالاقصی قبله اول اسلام و مسیر معراج محمد مصطفی (ص) است.»
(مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص ۱۸۴)

در بیانی از حضرت بهاءالله در اشاره به ملاقات حضرت محمد در شب معراج با
خداوند چنین می‌فرمایند:

«هذا یومٌ نادى فیهِ محمدٌ رسولُ الله مِنَ قَطْبِ جَنَّةِ الرِّضْوَانِ يَا أَهْلَ الْأَكْوَانِ تَاللهِ
قَدْ ظَهَرَ مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَ مَقْصُودُ الْعَارِفِينَ. هَذَا هُوَ الَّذِي سَمِعْتُ نِدَائَهُ فِي

المعراج وما رأيتُ جماله إلى أن بلغت الأيَّام إلى هذا اليوم الذي به زينت أیام
الله الملك العزيز الحمید. (رسالة تسبیح وتحلیل، ص ۹-۱۰۸)^(۱۲)

در باب معراج، حضرت بهاء الله در لوح حاجی محمد ابراهیم، خلیل قزوینی،
می فرماید:

«تالله قد ظهر ذات القدم وتطوفن في حوله أرواح النبیین ثم سدره المنتهى. قل
أن محمد قد عرج سبعین الف سنة إلى أن بلغ إلى فناء هذا الباب؛ فویل لمن
كذب وتولى...» (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۳)

و اما در بارۀ بطحاء و تجلی جمال الهی بر حضرت رسول اکرم در آن صفحات، در
بیانی از حضرت عبدالبهاء زیارت می کنیم:

«الحمد لله الذي ... ظهر في فاران الحب مطلع الانوار مشرق الآثار بطحاء الروح
يثرب الاسرار ظهور الضياء في رابعة النهار على محمد الحبيب ... ثم هتك
ستر الغيوب وزال الظلام الديجور وانكشفت السبحات المجللة على شمس
الظهور وارتفع النقب وانشق السحاب وزال الحجاب و كان يوم الاياب
الموعود في كل صحف وزبر و كتاب أنزله العزيز الوهاب في سالف القرون و
الدهور والاحقاب. فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال في هيكل الجلال و
استقر الرحمن على عرش الأكوان و تشعشع و تال لأشمس الحقيقة على آفاق
الامكان و كانت بهاء السموات و الأرض في عالم الغيب و العيان.» (مکاتیب
عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۲)

بدین ترتیب مشهود می گردد که در این یوم که شق سبحات جلال گشته و «بهاء
السموات و الأرض» ظاهر شده، یوم وصال فرا رسیده و سبب اهتزاز مسجد الاقصی و
بطحاء گردیده است.

مطلب بعدی که بدان اشارتی گذرا دارند، تسبیح گفتن سنگ ریزه‌های بطحاء است پروردگار را به اسم اعظمش. این کلام که در بعضی از سایر آثار مبارکه نیز زیارت شده، اشاره به تسبیح رب گفتن سنگ ریزه‌ها در دست حضرت رسول اکرم است که در روایات اسلامی مشاهده می‌شود. جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد:

«حصی: عربی، ریگ و سنگ ریزه. در لوحی است: "قل انّ الحِصاة تسبّح فی هذا الکفّ البیضاء المنیر".^(۱۳) اشاره به روایت اسلامی است که سنگ ریزه به دست محمّدی تسبیح می‌گفت و آن که منظور و مقصود تعبیر از عظمت الهیه و قدرت ربّانیه می‌باشد.» (اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۱۱۲)

جمال مبارک در مناجات صوم می‌فرمایند:

«هذا الظهور الذی به ینطق کلّ شجرة بما نطق سدرة السیناء لموسی کلیمک و یسبّح کلّ حجرٍ بما سبّح به الحِصاة فی قبضة محمّد حبیبک.» (مناجاة، ص ۹۹)

اگر در ظهور محمّدی سنگ ریزه‌ها در دست مبارک آن حضرت به تسبیح خداوند می‌پرداختند، در این ظهور جمیع سنگ ریزه‌ها به منزل آیات شهادت می‌دهند: «هذا یومٌ فیهِ شَهِدَتِ الحِصاة لِمُنزِلِ الآیات و البطحاء ینادی قد أتى مالکُ الأسماء.» (لئالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۰۹)

در این باب در روایات اسلامی دو مورد مشاهده گردید.^(۱۴) اول منقول از ابوذر غفّاری است که می‌گوید بعد از آن چه که من مشاهده کردم جز ذکر خیر در باره عثمان هیچ نگویم. من مردی بودم که در خلوت حضرت رسول نیز حضور داشتم. پس او را تنها یافتم و نشستم. بعد ابوبکر آمد، سلام کرده نشست. بعد عمر و سپس عثمان آمد. پیش روی حضرت رسول سنگ ریزه‌ها بود. پس آنها را برداشتند و در کف دست خود

گذاشتند. پس به تسبیح پرداختند که صدای آنها را مانند صدای ناله زنبور عسل می شنیدم ...^(۱۵)

روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است که ملوک حضرموت نزد حضرت رسول اکرم رفتند و گفتند: از کجا بدانیم که تو پیغمبر خدایی؟ پس یک مشت سنگ ریزه برداشت و فرمود: اینها شهادت می دهند که من رسول خدا هستم. پس سنگ ریزه در کف دست آن حضرت به تسبیح خداوند پرداخت و به رسول اللہی آن حضرت شهادت داد.^(۱۶)

اما، با توجه به آثار مبارکه، می توان دو تعبیر برای آن قائل شد. اول آن که، حصاة عبارت از کسانی هستند که هنوز به عرفان حق نائل نشده اند. شاید مقصود مبارک آن باشد که حتی این گونه افراد هم به عظمت ظهور قائلند. در لوح نبیل می فرمایند:

«احبائى هم لئالى الامر و من دونهم حصاة الأرض ولا بد أن يكون الحصاة أزيد
عن لؤلؤ قدسِ ثمين.» (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۵۳)

در تعبیر دوم، عظمت امرالله به حدی است که حتی سنگ ریزه ها هم به آن شهادت می دهند. این معنی را در نفس کتاب مستطاب اقدس نیز می توان یافت که فرمودند: «یا معشر العلماء ... اجمعوا الناس على هذه الكلمة التي بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع الآيات ...» که جناب اشراق خاوری این گونه ترجمه کرده اند:

«ای گروه علماء ... جمع کنید مردم را بر این کلمه واحده ای که امروز در حقانیت آن ریگزیزه ها در کف صاحب امر نطق می کنند و می گویند مملکت و پادشاهی از آن مطلع آیات است.» (تقریرات، ص ۳۵۸)

جمال مبارک بنفسه الأقدس در لوحی می فرماید:

«ندای مظهر امر و مشرق وحی الهی به اعلیٰ النداء مرتفع به شانی که از
حلاوتش حصاة و نواة به تسبیح و تقدیس ناطق گشته اند، و لکن عباد از آن
محروم.» (حدیقه عرفان، ص ۳۹)

در کلام حق ابراز تأسف موج می زند که روح ناشی از ظهور الهی بر جمیع طبیعت
تأثیر گذاشته، اما ارواح آدمیان از آن محروم و غافل مانده اند:

«جمیع ذرات از اهتزاز کلمه الهی متحرک و به نار حبش مشتعل. امروز روزی
است که ارض بر سماء افتخار نماید، چه که مقر عرش واقع و اشجار و اوراق و
اثمار و حصاة و نواة کل به تسبیح و تهلیل مشغول و لکن حزب بشر که
مخصوص این یوم خلق شده اند، از مالک قدر غافل و محجوب.» (مائدة
آسمانی، ج ۸، ص ۱۷۰)

علاوه بر آن، جمال مبارک در لوحی در اشاره به ظهور (سر مستور) و آمدن (مظهر ظهور)
تصریح می فرماید که: «قد شهدت الحصاة و سبحت النواة، و الطغاة ما انتبهوا و
اعترضوا علی من عنده أم الكتاب.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، طبع بمبئی، ص ۱۷۹ / طبع
کانادا، ص ۱۷۶)

مطلب بعدی در ارتباط با تحقق بشارات اشاره به «منظر اکبر، خالق بشر و مالک قدر»
است که «الذی به اظلمت الشمس و کسب القمر.» معانی حقیقی ظلمت شمس و
نور ندادن قمر به تفصیل در کتاب مبارک ایقان تشریح شده است و نیازی به تکرار آن
در این مقام نیست. اما در باب تحقق ظاهری آن بی مناسبت نیست اگر به تحقیقات
یادی امرالله، جناب ویلیام سیرز اشارتی بشود.

در باب ششم مکاشفات یوحنا آیه ۱۲ آمده است: «و آفتاب چون پلانس پشمی سیاه
گردید و تمام ماه چون خون گشت.» حضرت مسیح بنفسه فرمود: «و فوراً بعد از

مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد ... آن گاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد.» (انجیل متی، باب ۲۴، آیات ۲۹ و ۳۰)

در تحقیقاتی که جناب سیرز انجام داده‌اند و در کتاب (دزد در شب، ص ۳۷-۲۲۴) درج شده، وقوع این حادثه به ظاهر ظاهر مستنداً نقل شده است. در نشر ۱۸۸۳ دائرةالمعارف وبستر نوشته شده است:

«ظلمت در روز ۱۹ می ۱۷۸۰: این روز به علت تاریکی ویژه‌ای که بر آن حاکم بوده چنین نامیده شده است. در این روز سرتاسر ایالت نیوانگلند در ظلمت فرورفته و سبب واقعی این پدیده عجیب هنوز معلوم نشده است.»

ساموئل تنی (Samuel Tenney) می‌نویسد:

«ظلمت فوق‌العاده مزبور با آن که شب قبل از آن ماه در حالت بدر کامل در آسمان می‌درخشید، معذک تقریباً تا ساعت یک بعد از نیمه شب ادامه داشت.»

اوریا اسمیت (Uriah Smith) در مورد اظهارتنی می‌گوید:

«توصیف تنی از حالت کره ماه ثابت می‌کند که وقوع کسوف در آن موقع غیرممکن بوده است. ماه در تمام ساعات آن شب آن‌چنان تابشی داشته که رنگ آن شبیه به رنگ خون بوده است.»

و اما در مورد نور ندادن ماه در جریده ماساچوستس اسپای (Massachusetts Spy) گزارشی به این شرح درج گردید:

«ظلمت آن شب در مقابل تاریکی آن روز آن‌چنان هم غیرعادی و وحشت‌انگیز نبود؛ زیرا اگرچه ماه در بدر کامل بود، معذک هیچ چیز جز به کمک نور چراغ قابل تشخیص نبود ... بعضی عقیده داشتند که این واقعه مبشریوم آخر است، آن‌جا که گفته شده است، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد.»

اعتلاء ملکه و شرط آن

در پی اشاره به تحقّق بشارات است که حضرت بهاءالله به ملکه می‌فرماید که اقبال قلبی او به مولای ازلی اش مستلزم آن است که دست از هوی و هوس بشوید و به عرفان مظهر ظهور نائل گردد. اگرچه بعد از آن به تحسین دو اقدام او می‌پردازند، اما ارزش این اقدامات او را در صورتی پایدار می‌دانند که با ظهور این براهین و بینات دست از اعراض بردارد و استکبار پیشه نکند و الا این اعمال او نیز از حیّز قبول در ساحت حضرت معبود ساقط خواهد شد. چه که اعمال فقط بعد از عرفان حقّ مقبول واقع می‌شود و اگر کسی از حقّ اعراض نماید، از جمله محتجبین محسوب و مردود درگاه است. در لوحی از قلم اعلیٰ نازل:

«امروز قیاصره به اسم مولی البریه به کنائس وارد می‌شوند ولکن از آمر و بانی و مقصود محبوب؛ و هم‌چنین ملکه‌های عالم در لیالی و ایام به مالک قدّم متوجّه و به ذکر اسم اعظم ناطق، و چون افق سماء ظهور به انوار وجه منور، کلّ غافل و بعید مشاهده گشتند و حال آن که در لیالی و ایام به ذکرش ناطق و لقایش را آمل.» (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۱۵، ص ۲۸۸)

جمال مبارک در لوح ملکه نیز بر این نکته تصریح دارند: «قد کتب الله لکِ جزاء ذلک ... إن تتبعی ما أرسلَ إلیکِ من لدنِ علیمِ خبیر.»

اما ملکه این توفیق را نیافت و لهذا این بیان مبارک در حقّ او از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافت:

«ملکه لندن هر یوم به اسم حقّ به کنیسه می‌رود و به گمان خود به ذکر حقّ مشغول است. ولکن حقّ بر غفلتش شهادت داده و می‌دهد. چه که از عرفان او محروم و به اسمش متمسک.»^(۱۷)

ملکہ دست به دو اقدام زده بود که مورد تحسین و تأیید هیکل مبارک واقع شد. اول، نهی از برده‌داری؛ دوم سپردن زمام مشورت به دست مردم.

نهی از برده‌داری

در این باب باید به دو نکته که جمال مبارک بدان تصریح فرموده‌اند، اشاره کرد. اول، اقدام ملکہ، دوم نهی از برده‌داری در این ظهور مبارک.

فَعَالِيَّتْ هَاي ضَدَّ بَرْدَه دَارِي در بریتانیا

هاوارد تمپرلی (Howard Temperley) می‌گوید تقبیح تجارت برده یک موضوع بود؛ فَعَالِيَّتْ جَدِي برای لغو آن موضوعی متفاوت و تصویب و اجرای قوانینی برای پایان بخشیدن به آن نیز موضوعی کاملاً جدا بود. مردم ممکن بود که برای همیشه با تجارت برده مخالفت نمایند، اما آن‌چه که وضعیّت را تغییر داد بیدار شدن وجدان انجیلی بود. (March of the Saints)

همو گوید که به سختی می‌توان برای رفتار بریتانیا [در جلوگیری از برده‌داری و تجارت برده] حسابی باز کرد. بریتانیایی‌ها در سایر موارد دارای افکار انسان‌دوستانه نبودند و در رفتار با طبقه کارگر نیز اصول انسانی را رعایت نمی‌کردند. به نظر می‌رسید که منافعشان ایجاب می‌کرد که داد و ستد برده را رواج دهند. آنها به جای آن‌که در طلب جلوگیری از داد و ستد برده باشند، مایل بودند آن را در اختیار خود بگیرند و توسعه آن در کوبا و برزیل بر ثروت آنها افزود و به رشد اقتصادی در قارّات امریکا کمک کرد. در تاریخ اخلاقیات اروپا از آگوستوس تا شارلمانی (۱۸۶۹)، بنا به عقیده لکی (W. E. H. Lecky) جهاد انگلستان بر ضدّ برده‌داری یکی از سه یا چهار اقدام کاملاً پیروزمندانه بود که در تاریخ ملل ثبت شد. (Not so very free)

اگرچه برده‌داری از حدود ۲۶۰۰ سال قبل از میلاد حضرت مسیح در مصر از ویژگی‌های زندگی بشر بوده، اما اواخر سده پانزدهم در تجارت اروپا فوق‌العاده سودآور بود. تبدیل افراد بشر به پول نقد برای بریتانیا وقت زیادی نمی‌گرفت. کشتی‌های حامل تسلیحات، باروت، فلزات، مسکرات، محصولات کتان، مهره و منجوق، چاقو، آینه - کالاهایی که رؤسای قبایل افریقایی نداشتند و غالباً از کیفیت نامطلوبی هم برخوردار بود - بنادر غربی بریتانیا مانند لیورپول و بریستول را ترک می‌کردند. اجناس ارزان‌تر در بیرمینگهام تولید می‌شد. این کالاها در ازاء دریافت برده‌ها به رؤسای قبایل داده می‌شد. برده‌ها عبارت از اسیران جنگی در نبردهای بین قبایل یا افرادی بودند که صرفاً برای این داد و ستد زندانی شده بودند.

سپس برده‌ها را طوری در کشتی‌های حمل برده می‌بردند که آنها به سختی می‌توانستند تکان بخورند. تا اواسط سده هجدهم کشتی‌های انگلیسی سالانه بیش از پنجاه هزار برده را منتقل کردند. ملوانان کشتی‌های نیروی دریایی سلطنتی می‌گفتند بوی تعفن کشتی‌های حامل برده‌ها را اگر در جهت باد قرار می‌گرفتند از ده مایلی احساس می‌کردند. برده‌فروشان از افریقا از طریق اقیانوس اطلس طی طریق می‌کردند. برده‌هایی که از این سفر وحشتناک جان سالم به در می‌بردند و به ساحل می‌رسیدند به صاحبان کشتزارها در جزایر هند غربی و مستعمرات جنوب امریکای شمالی (ویرجینیا، کارولینا، جرجیا) فروخته می‌شدند که تا آخر عمر در آن‌جا در مزارع پنبه، تنباکو، نیشکر و قهوه مجبور بودند کار کنند.

کالاهای تولیدی به عنوان مواد اولیه به بریتانیا - که کشور مادر محسوب می‌شد - حمل می‌گردید و بعد از تبدیل به کالاهای دیگر یا (در صورت لزوم) پالایش، دیگر بار به معرض فروش در بازار داخلی یا دیگر کشورها گذاشته می‌شد که سود بی‌کرانی به بار می‌آورد. تجارت برده، سود عظیمی نصیب بریتانیا می‌کرد و کمتر کسی می‌دانست که در مزارع چه بر برده‌ها می‌گذرد و اگر هم کسی می‌دانست اهمیتی نمی‌داد. صاحبان

مزارع در جزایر هند غربی گروه سیاسی مهمی تشکیل دادند که شدیداً با هر گونه تلاش برای لغو تجارت برده مخالفت می کرد.

یکی از اولین سازمان‌های داوطلبانه در انگلیس که خود را وقف یک هدف نمود نهضت ضد برده‌داری بود. در سال ۱۷۸۷ هیئتی دوازده نفره، از جمله شش نفر از اعضاء جامعه دوستان (کویکرها) منصوب شد. کویکرها هیئت خاص خود را چهار سال قبل ایجاد کرده بودند تا به کسب و انتشار اخباری بپردازند که می توانست در جهت لغو تجارت برده مؤثر باشد. دو تن دیگر از اعضاء هیئت توماس کلارکسون (Thomas Clarkson) و گرانویل شارپ (Granville Sharp) بودند که به جمع‌آوری گسترده شواهد پرداختند و حتی پی بردند که در کشتی‌های برده‌فروشان چقدر فضای اندکی به برده‌ها اختصاص داده می شد. آنها شروع به انتشار جزواتی نمودند تا افکار عمومی را علیه این داد و ستد برانگیزند.

شارپ، کارمند دولت بود که برای دفاع از حقوق افریقاییانی که برای بردگی به انگلستان آورده می شدند به تحصیل حقوق پرداخت. او خود و منابع مالی اندکش را در طول چندین دهه وقف این هدف کرد که بالاخره نقطه ختامي بر خود برده‌داری بگذارد. محاکمه‌ای که گفته می شود سابقه‌ای قانونی برای لغو برده‌داری داخل انگلستان ایجاد کرد مربوط به مسئله حق چارلز استیوارت (Charles Stewart)، افسر گمرک، برای فروش برده‌اش جیمز سامرست (James Somerset) به جزایر هند غربی بود. لرد مانسفیلد (Mansfield) رأی به لغو برده‌داری داد. این تصمیم به آزادی تقریباً پانزده هزار برده آفریقایی در انگلستان منجر گردید. این واقعه که سرآغاز تلاش برای لغو کلی برده‌داری بود، در سال ۱۷۷۲ اتفاق افتاد.

اگرچه در پارلمان از اهداف هیئت مزبور که شارپ نقش مهمی در آن ایفا می کرد، حمایت شد، اما برخی از مصالح نیرومندتر اقتصادی روز مانع آنها شد. در نتیجه

هیئت مجبور شد دست به اقدامات سیاسی بزند. چون کویکرها از عضویت مجلس تا بعد از سال ۱۸۲۸ ممنوع بودند، ویلیام ویلبرفورس (William Wilberforce) انجیلی، مؤلف مسیحیت عملی سخنگوی آنها شد.

جنگ سال ۱۷۹۳ بریتانیا علیه فرانسه بعد از انقلاب آن کشور سبب شد کار برده‌فروشان عملی میهن‌پرستانه جلوه کند. لغو برده‌داری علی‌رغم پیگیری‌های ویلبرفورس در این مورد به تعویق افتاد. قضیه اخلاقی او بسیار قوی و مضرات تجارت مزبور مورد قبول همگان بود. در سال ۱۸۰۷ داد و ستد برده در مستعمرات انگلیس لغو شد و حمل‌برندگان با کشتی‌های انگلیسی غیرقانونی اعلام گردید. این فقط آغاز راه بود؛ هدف نهایی لغو خود برده‌داری بود.

در سال ۱۸۱۵ در کنگره وین، سیاستمداران اروپایی برده‌داری را محکوم کردند اما کاری محسوس برای بهبود شرایط بردگان صورت نگرفت. فعالیت برای لغو برده‌داری در بریتانیا ادامه یافت. ویلبرفورس و همکارانش، در تلاش برای قانع کردن مردم که از لغو برده‌داری باید حمایت شود، جلساتی را در تمام کشور برگزار کردند. آنها دریافتند که بسیاری از مردم به امری که هزاران مایل آن سوتر رخ می‌داد علاقمند نیستند. مخالفانی نیز در این زمینه پیدا شدند.

بعد از سال ۱۸۳۰ وقتی که روحیه و خلق و خوی ملت به نفع انواع مختلف اصلاحات تغییر یافت، فعالیت ضد برده‌داری قوت گرفت. بالاخره در سال ۱۸۳۳ تلاش‌های ویلبرفورس نتیجه داد و قانون لغو برده‌داری به تصویب هر دو مجلس عوام و اعیان رسید و ۲۹ اوت ۱۸۳۳ ویلیام چهارم، پادشاه انگلیس آن را توشیح کرده، رسمیت بخشید و اول اوت ۱۸۳۴ رسماً به مرحله اجرا در آمد. ویلبرفورس در بستر مرگ بود که خبر تصویب لایحه مزبور به وی رسید. این قانون سه هدف را دنبال می‌کرد:

- کلیه بردگان زیرشش سال باید بلافاصله آزاد شوند.

- بردگان شش ساله به بالا چهار سال دیگر نیمه برده نیمه آزاد باقی می‌مانند. در آن زمان آزاد شده و درازاء کاری که انجام می‌دادند باید به آنها دستمزد پرداخت می‌شد.

- دولت موظف بود مبلغ بیست میلیون لیره استرلینگ برای جبران خسارت برده‌داران پرداخت نماید.

در جزایر هند غربی نتایج اقتصادی این قانون مصیبت بار بود. جزایر مزبور به تجارت شکر وابسته بودند که این تجارت نیز به کار بردگان مبتنی بود. نهایتاً، مزرعه‌داران نتوانستند جزایر هند غربی را به مراکز شکوفای تجارت که در قرن هجدهم داشتند تبدیل نمایند؛ اما پیروزی اخلاقی کسب شده و قانون ۱۸۳۳ آغاز پایانی بر بردگی و برده‌داری در دنیای جدید بود.

ویکتوریا در سال ۱۸۳۷ تنها چهار سال بعد از لغو برده‌داری بر تخت پادشاهی انگلیس نشست. نهضت ضد برده‌داری سال‌ها تلاش کرده بود تا تجارت برده را ممنوع کرده بود، اما هنوز مالکیت برده‌ها به قوت خود باقی بود. از آنجا که اخلاقیات ضد برده‌داری با منافع نیرومند اقتصادی منافات داشت و سبب نابودی آن می‌شد، بسیار طول کشید تا به نتیجه برسد. نهایتاً صاحبان مزارع در جزایر کارائیب مبلغ بیست میلیون دلار از این بابت غرامت دریافت کردند.

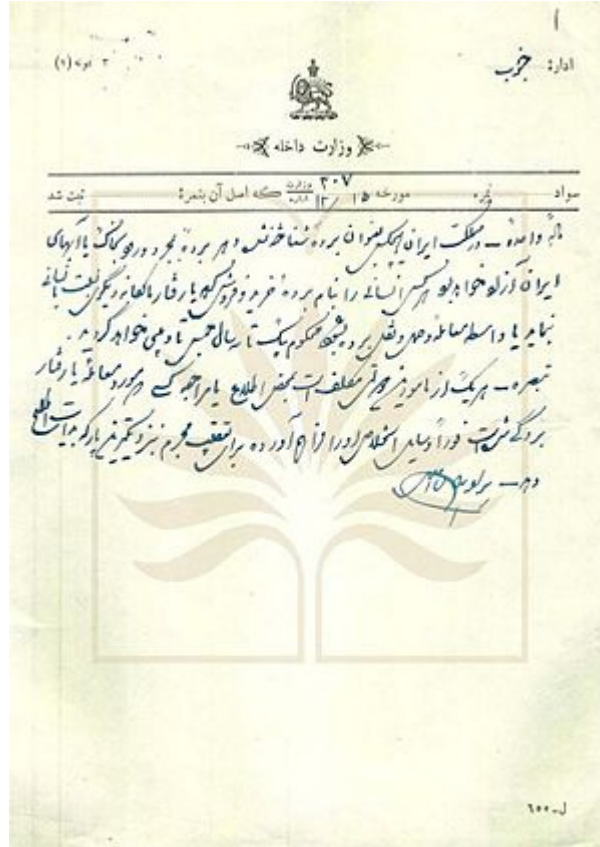
کشتی‌های نیروی دریایی ملکه ویکتوریا هر کشتی تجاری و باری را که به آن مشکوک می‌شدند متوقف کرده، کلیه برده‌ها را آزاد می‌ساختند. از آن گذشته، اقدامات بعدی سبب تصویب قانون جزایی هندوستان از مستعمرات انگلستان گردید و در سال ۱۸۶۰ به لغو برده‌داری و ممنوعیت مسئولین کمپانی هند شرقی از خرید و فروش بردگان منجر شد.^(۱۸)

نهی از برده‌داری در امر بهائی - وضعیت ایران مقارن زمان ظهور

در ادوار سابق دینی ابداً به نهی از برده‌داری اشاره نشده است.^(۱۹) جناب اشراق خاوری در قاموس لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی ذیل «انک منعت بیع الغلمان و الاماء» چنین آورده‌اند:

«در دوره‌های شرایع سابقه، مظاهر مقدسه الهیه به واسطه عدم اقتضای زمان در باره منع بردگی دستوری ندارند و نهی نفرمودند. در عهد عتیق و انجیل و قرآن مجید در باره نهی بردگی حکمی نیست، ولیکن در قرآن مجید در باره آزاد کردن غلامان و کنیزان راهی پیش پای مردم گذاشته و برای کفاره برخی از اعمال از جمله کفاره افطار در ماه رمضان که ماه روزه است و مواضع دیگر آزاد کردن غلام و کنیز را تعیین فرموده و تحریر رقبه مؤمنه را بیان کرده است ولی از بیع و شری نهی نفرموده و تنها در شریعت جمال قدم جل جلاله است که به صراحت در کتاب اقدس و سایر الواح نهی شدید از برده‌فروشی تشریح شده است.»

نگاهی به زمان ظهور حضرت بهاءالله در ایران نشان می‌دهد که تا زمان ناصرالدین شاه و حتی تا آغاز مشروطیت، برده‌داری در خانواده‌های اعیانی طهران کمابیش رواج داشته است. این بردگان سیاه، معمولاً از دو طریق به ایران می‌آمده‌اند. یا حجاج ایرانی در موسم حج آنان را از مکه خریداری نموده و از طریق شامات و عراق به ایران می‌آوردند و یا برده‌فروشان آنها را از راه خلیج فارس به سواحل جنوبی کشور انتقال می‌دادند. ورود بردگان به ایران در دوران صدارت امیرکبیر، سالانه بین دو تا سه هزار نفر گزارش شده است. این بردگان به سه گروه بمبئی، نوبه‌ای و حبشی تقسیم می‌شده‌اند.



علاوه بر بردگان وارداتی، برده‌های داخلی نیز وجود داشته‌اند که معمولاً از خانواده‌های بلوچ خریداری یا دزدیده می‌شدند. به بردگان مذکر (کاکا) و به بردگان مؤنث (دده) یا کنیز) گفته می‌شده است. برای بردگان مذکر نام‌هایی همچون (مبارک) و (فیروز) و یا طبق مثل مشهور (کافور) انتخاب می‌شده است. برای کنیزها نام‌های (غنچه دهان)، (زعفران) و یا (صنوبر) نام‌های معمول بوده است. با پیر شدن کنیز به او (دده) اطلاق می‌شده است. به فرزند کنیز از ارباب (دده والده) گفته می‌شده است.

محمدشاه قاجار در سال ۱۸۴۸ تحت فشار دولت بریتانیا فرمان لغو برده‌داری را صادر نمود.^(۲۰) ولی تا پایان دوران قاجار امکان عملی اجرای آن به مفهوم واقعی وجود نداشت.

در روز ۱۸ بهمن ۱۳۰۷ لایحه دو فوریتی زیر در مجلس شورای ملی به تصویب رسید:

«ماده واحده: در مملکت ایران هیچ‌کس به عنوان برده شناخته نشده و هر برده‌ای به مجزّد ورود به خاک یا آب‌های ساحلی ایران آزاد خواهد بود. هر کس انسانی را به عنوان برده خرید و فروش کرده یا رفتار مالکانه دیگری نسبت به انسانی بنماید یا واسطه دیگری در حمل و نقل برده شود، محکوم به یک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد بود.»

نهی از برده‌داری در امر مبارک

صریح کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۲) است که خرید و فروش کنیز و غلام حرام است:

«قد حُرّم علیکم بیع الإمام والغلمان. لیس لعبدٍ أن یشتری عبداً، نهیاً فی لوح الله. کذلک کان الأمر من قلم العدل بالفضل مسطوراً. و لیس لأحدٍ أن یفتخر علی أحدٍ. کُلُّ أرقاءٍ لَهُ و أدلاءً علی أَنه لا إله إلا هو. إنّه کان علی کُلِّ شیءٍ حکیماً.»^(۲۱)

در امر مبارک جمیع انسان‌ها در صقع واحد هستند و کسی را حق آن نیست که بر دیگری فخری بفروشد یا خود را برتر بداند یا کسی را با پول بخرد یا که بفروشد. جمال مبارک نهی از فخر فروختن را که ابتدا در کلمات مکنونه عزّ نزول یافت در کتاب اقدس بلافاصله بعد از نهی از خرید و فروش انسان‌ها آورده‌اند.

عظمت مقام انسان منحصر به شخص بخصوصی نیست، بلکه کلیه انسان‌ها از آن بهره‌مندند، لذا حضرت بهاءالله نه تنها آدمی را از ذلیل کردن خود نهی می‌فرمایند، به رعایت مقام سایرین نیز امر می‌کنند. در مقام اول نهی از فخر فروختن به دیگران: «لافتخر علی المسکین بافتخار نفسک» و خود را بالاتر از سایرین دانستن است؛ چه که «غافل‌ترین عباد کسی است که ... بر برادر خود تفوق جوید.» شخصی که به دیگری فخر فروشد، اولین لعن را از خداوند دریافت می‌کند، «ألعن علیک الی الأبد.» اگر نهی از افتخار بر مسکین مطرح شده، تصور نشود موارد دیگر مجاز می‌شود. لاوالله. در سورةالبیان موارد دیگر را ذکر فرموده‌اند که استکبار بر ذلیل ممنوع است؛ اگر اغنیا فقیری را دیدند باید نزد او بنشینند و سرگذشتش را بشنوند؛ شخص عالم نباید بر جاهل فخر بفروشد و حتی شخص نیکوکار حق ندارد شخص گناهکار را ریشخند نماید:

«إن وجدتم من ذلیلٍ لاتستکبروا علیه ... یا ملاً الأغنیاء إن رأیتم من فقیرٍ ... لانفروا عنه ثم اقعداوا معه و استفسروا منه عما رشح علیه من رشحات ابحر القضاء تالله فی تلك الحالة یشهدنکم اهل ملاً الأعلی و یصلین علیکم و یتغفرن لکم و یدکرنکم و یمجدنکم بالسن مقدس طاهر فصیح. فیا طوبی لعالمٍ لن یفتخر علی دونه بعلمه و یا حبذا لمحسن لن یتهزه بمن عصی و یستر ما یشهد من لیسترالله علیه جریراته و آئه هو خیر الساترین.» (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۵-۱۱۴)

البته چون آیه حق در جمیع موجود، همه عزیزند، مقام همه عظیم است: «ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی دیدن خطایی است کبیر.» (ادعیه محبوب، طبع مصر، ص ۳۹۶)

سپردن زمام مشاوره به دست جمهور مردم

با نگاهی گذرا به تاریخ انگلستان مشخص می‌شود که ریشه‌های تأسیس پارلمان انگلستان به دوران انگلوساکسون‌ها بازمی‌گردد. ویلیام نورماندی در سال ۱۰۶۶ اقدام به ایجاد سیستمی فئودالی نمود که در آن، پیش از تصویب یک قانون، از نظرات شخصیت‌های صاحب نفوذ و کلیسا اطلاع حاصل می‌گردید. در سال ۱۲۱۵ افراد ذی‌نفع حاکم پرنس جان را وادار کردند که منشور کبیر یا (مگنا کارتا) را بپذیرد. طبق این منشور، شاه نمی‌توانست به طور خودسرانه اقدام به خراج‌بندی و اخذ مالیات کند و باید پیش از هر اقدامی، ابتدا نظر مساعد شورای سلطنتی را کسب می‌کرد. این شورا بعدها به تدریج به شکل پارلمان درآمد.

در سال ۱۲۶۵، سایمون دو مانتهفورد، کنت ششم لستر، نخستین انتخابات پارلمانی را برگزار کرد. در این انتخابات حق رأی برای تمام حوزه‌های انتخاباتی در کشور یکسان بود و حتی برای زمیندارانی که سالیانه مبلغی بابت اجاره زمین‌هایشان می‌پرداختند نیز حق رأی در نظر گرفته شده بود. این ساختار شکل‌دهنده (الگوی پارلمانی) بود که در سال ۱۲۹۵ توسط ادوارد اول مورد پذیرش قرار گرفت. در زمان سلطنت ادوارد سوم پارلمان به دو مجلس مجزا تقسیم گردید: اولی شامل اشراف و مقامات عالی مذهبی و دیگری شامل شوالیه‌ها و شهروندان می‌شد. وضع قوانین و یا هر نوع مالیات بدون جلب نظر هر دو مجلس و در عین حال پادشاه، به تصویب نمی‌رسید.

هنگامی که الیزابت اول انگلستان در سال ۱۶۰۳ بدون وارث مشخص درگذشت، جیمز ششم پادشاه اسکاتلند به عنوان پادشاه انگلستان از سوی پارلمان این کشور انتخاب شد و هر دو کشور تحت لوای سلطنت او درآمدند ولی هر کدام پارلمان خود را حفظ نمودند. پس از آن که چارلز یکم جانشین جیمز، جنگ‌های سه پادشاهی را به راه انداخت، با مخالفت پارلمان انگلستان مواجه گردید و ادامه این مخالفت‌ها منجر

به جنگ داخلی انگلستان شد. چارلز در سال ۱۶۴۹ اعدام شد و مجلس لردها در زمان حکومت الیور کرامول منسوخ گردید و مجلس عوام به کنترل کرامول درآمد. پس از مرگ کرامول نهضت تجدید سلطنت انگلستان در سال ۱۶۶۰ پادشاهی و مجلس لردها را احیاء نمود.

از ترس جایگزینی کلیسای کاتولیک، انقلاب ۱۶۸۸ انگلستان به عزل جیمز دوم انگلستان (جیمز هفتم اسکاتلند) به نفع حکومت مشترک مری دوم و ویلیام سوم انجامید؛ این‌ها کسانی بودند که توافقشان بر سر اعلامیہ حقوق بشر انگلستان آغازی بر استقرار دورہ پادشاهی مشروطه گردید ولی در عین حال برتری پادشاه به قوت خود باقی بود. برای سومین بار، پارلمان سنتی که توسط پادشاه احضار نمی‌شد برای تعیین جانشین لازم گردید.

به دنبال پیمان نامہ اتحاد سال ۱۷۰۷، قانون اتحاد، هم در پارلمان انگلستان و هم در پارلمان اسکاتلند به تصویب رسید که بر اساس آن پادشاهی بریتانیای کبیر جدید شکل گرفت. این قوانین هر دو پارلمان را منحل و (پارلمان پادشاهی بریتانیای کبیر) جدید را جایگزین آنها ساخته و مقر این پارلمان جدید، تالار سابق پارلمان انگلستان تعیین گردید.

پس از این‌که جرج اول در سال ۱۷۱۴ میلادی با پشتیبانی پارلمان بر تخت پادشاهی نشست، انتقال قدرت حکومت از پادشاه به پارلمان به تدریج آغاز گشت و با پایان سلطنت او، وزراء برای انتخاب نیاز به حمایت پارلمان داشتند و موظف به پاسخگویی به آن نیز بودند. تا سال‌های آخر قرن هجدهم پادشاه هنوز نفوذی قابل ذکر در پارلمان داشت که تحت تأثیر عواملی چون اشرافیت انگلیسی و قیومیت بود؛ اما پادشاه یا ملکه از اعمال قدرت مستقیم پرهیز می‌کرد. در انتخابات عمومی، رأی مردم در حوزه‌های انتخابیہ دورافتاده، توسط افراد با اصالت محدود می‌گشت. از این رو، در

عین حال که هنوز شهرهای بزرگ بدون نماینده باقی مانده بودند، کرسی مربوط به قصبات دوردست را می‌توانستند به راحتی به دست بیاورند. اصلاح‌طلبان و افراط‌گرایان جویای ایجاد اصلاحات پارلمانی بودند. اما با گسترش جنگ‌های ناپلئونی دولت در برابر نظرات مخالف حالت سرکوب‌گرایانه به خود گرفت و اوضاع به سمت ایجاد اصلاحات متمایل گردید.

پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند در سال ۱۸۰۱ با ادغام پادشاهی بریتانیای کبیر و پادشاهی ایرلند به وجود آمد. اصل واگذاری مسئولیت وزرا به مجلس طبقه پایین تا قرن نوزدهم کاربردی نگردید. مجلس لردها، هم به صورت نظری و هم عملی، در مقایسه با مجلس عوام ممتازتر بود. اعضای مجلس عوام در یک سیستم انتخابات منسوخ شده انتخاب می‌شدند. بسیاری از کرسی‌های مجلس عوام از طریق اعمال نفوذ در اختیار لردها بود. پس از اصلاحات قرن نوزدهم که با قانون اصلاحات سال ۱۸۳۲ آغاز شد، سیستم انتخاباتی مجلس طبقه پایین بسیار نظام‌مندتر گشت. اعضای مجلس عوام دیگر بدون وابستگی به مجلس طبقه بالا به خاطر تعداد کرسی‌هایشان رشد نموده و قادر به طرح نظراتشان گردیدند.

به این ترتیب مشخص می‌شود که اگرچه سابقه نظام پارلمانی به دورانی بسیار قدیم باز می‌گردد؛ اما در اثر اصلاحات انجام شده در طول زمان و بخصوص در زمان ملکه ویکتوریا، رأی نمایندگان واقعی مردم واقعاً ارزش پیدا کرد.

نظام حاکم بر انگلیس در آثار مبارکه

در این جا باید به اشارات متعدد در آثار مبارکه به نظام حاکم بر انگلیس توجه نمود که اگرچه نظام کاملاً مطلوب نیست؛ اما بهتر از سایر انظمه می‌تواند باشد. یکی از این اشارات را در لوح دنیا می‌توان مشاهده کرد که می‌فرمایند:

«از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آن که حسب الاراده حضرت سلطان ائیده الله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود باید به اطلاع ایشان مقرری معین گردد و حضرات در آن مقر جمع شوند و به حبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است، معین فرمایند و اجرا دارند. چه اگر به غیر این ترتیب واقع شود، علت اختلاف و ضوضاء گردد. در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده. و منصفین و متبصرین بعد از تفکر اشراق نیر عدل را به عین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده، مشاهده نمایند. حال آن چه در لندره امت انگلیز به آن متمسک خوب به نظر می آید. چه که به نور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۶)

در لوح مبارک بشارات به گونه دیگر به آن اشاره دارند و آن جمع کردن سلطنت و جمهوریّت در هم است که به نظر می رسد در انگلستان بدان صورت معمول است:

«اگر چه جمهوریّت نفعش به عموم اهل عالم راجع، ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی. دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند. اگر مدبّرین این دو را جمع نمایند، اجرشان عندالله عظیم است.» (همان مأخذ، ص ۱۲۳)

در این جا باید به نکته ای اشاره داشت و آن این که اگر چه در کتاب اقدس اشاره شده که جمهور ناس بر ارض طاء حکومت خواهند کرد، اما این دال بر آن نیست که این نحوه حکومت به تنهایی ممدوح است. در خاطرات جناب سمندری از قول حضرت ولی امرالله نقل شده که: «در خصوص آیه کتاب اقدس فرمودند که می فرمایند جمهور بر تو حکم می کند؛ نمی فرمایند این پسندیده است.» سپس جناب سمندری در باره بیان مبارک در بشارات که در بالا نقل شد سؤال می نمایند:

«عرض کردم در جای دیگر می‌فرمایند اگرچه جمهوریت نفعش به عموم راجع، ولیکن آیت سلطنت آیتی است عظیم، دوست نداریم اهل عالم از آن محروم شوند؛ سزاوار است مدبرین بین این دو را جمع نمایند. آیا مقصود حکومت مشروطه است؟ فرمودند الآن در انگلستان دانسته و فهمیده‌اند که این نحو پیشرفت نمی‌کند و سبب انقلاب و اضطراب است. در صدد اصلاحاتی نمایند؛ چاره ندارند. باید متابعت نظام الهی و دستورات آسمانی نمایند تا آسایش حاصل شود.» (طراز الهی، ج ۱، ص ۴۹۷)

حضرت ولی‌ام‌الله در توفیق مبارک دور بهائی نیز به این نکته تصریح دارند که حکومت دموکراسی نیز دارای معایب مخصوص به خود است. در این توفیق مبارک در وهله اولی انذار می‌فرمایند:

«حکومات متحده آینده بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل. هیچ نوع از انواع حکومت دموکراسی یا حکومت مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حد متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومت دینی چه حکومت عبرانی و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچ‌یک نمی‌تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است.» (دور بهائی، ص ۸۷)

و در بیانی دیگر در همان توفیق عیب نظام مزبور را مطرح می‌فرمایند:

«نباید به هیچ وجه تصور رود که نظم اداری آیین حضرت بهاء‌الله مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است زیرا شرط اصلی آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد و اختیاراتش نیز متکی بر اراده ملت؛ و این شرط در این امر

اعظم موجود نیست. باید به خاطر داشت که الواح حضرت بهاء الله با صراحت حاکی از آن است که اعضای بیت عدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و وضع قوانین لازمه مکمله کتاب اقدس مسئول منتخبین خود نمی باشند و نباید تحت تأثیر احساسات و آراء عمومیّه و حتّی عقاید جمهور مؤمنین و مؤمنات و یا نفوسی که مستقیماً ایشان را انتخاب نموده اند قرار گیرند بلکه باید همواره در حال توجّه و ابتهال به حکم وجدان خویش رفتار نمایند.» (همان، ص ۸۹ - ۸۸)

حضرت عبدالبهاء نحوه انتخابات در انگلیس را می پسندند و در الواح مبارکه وصایا بدان اشارت دارند:

«مراد، بیت العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود؛ یعنی شرق و غرب احباء که موجودند به قاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس اعضای انتخاب نمایند...» (ایام تسعه، ص ۴۷۷)

اما نظام مستعمراتی را که کلیه مستعمرات در خدمت لندن باشند مورد پسند هیکل مبارک نیست و نظام حاکم بر امریکا بیشتر ممدوح است زیرا:

«... جمیع ممالک و مستعمرات انگلیس لندن را زینت می دهد؛ اما حکومت شما خوب ترتیباتی دارد ... معلوم است اگر عمومیّت اعزه را انتخاب نمایند که آنها رؤساء جمهور را انتخاب کنند بهتر است؛ یعنی رئیس منتخب منتخب باشد.» (امر و خلق، ج ۴، ص ۳۳۵)

هدایت وکلای مجالس

اگرچه جمال مبارک وجود پارلمان و وضعیّت شورایی حاکم بر انگلیس را مورد تأیید و تحسین قرار می دهند، اما وظیفه وکلای مجلس را معین می فرمایند. در واقع،

ممدوحيت اين نظام منوط بر آن است که اعضای مجلس وظيفه و تکليف خود را درست انجام دهند. چند شرطی را که جمال مبارک برای آنها قرار داده‌اند اين است:

۱. آنها باید امين مردم باشند. يعنی به رأیي که به آنها داده شده و آنها را نماينده مردم کرده، وفادار باشند و اين سمت را که امانت مردم به آنها است درست حفظ نمایند و مصالح کشور و مردم را مدّ نظر داشته باشند و طبق آن عمل نمایند نه آن که اهواء و خواسته‌های شخصی را مطرح نماید.

۲. آنها باید خود را نماينده کلّ مردم بدانند. اين بدان معنی است که نباید فقط حوزه انتخابیه خود را مطمح نظر داشته باشند. بلکه باید نماينده کلّ مردم کشور باشند و مصلحت کلّ کشور، و نه فقط منافع منطقه خود را در نظر داشته باشند. از آن گذشته، چون معمولاً نمايندگان منتخب به احزاب تعلق دارند، اگر قرار باشد فقط منافع افراد وابسته به حزب خود را در نظر بگیرند نقض غرض نموده‌اند و به نفع کلّ عمل نکرده‌اند.

۳. باید طبق آن چه که خداوند به آنها توصیه کرده است عمل نمایند. در آثار الهی طرق اصلاح عالم مطرح شده است. باید آن را بدون هیچ تعصبي در نظر گرفت و در جهت آن قدم برداشت.

۴. در حين ورود به مجلس به ذات الهی توجه نمایند و از او مسئلت کنند که آنها را در طريق اصلاح امور مردمان و آبادانی کشور مؤيد و موفق بدارد.

۵. هر نفسی از اعضای مجلس اگر به عدل خالص يعنی با انصاف تامّ و بی طرفی تمام تکلم نماید عندالحقّ ممدوح و مستحسن است. اگر از اين صراط عدول نماید و منحرف شود مقبول درگاه الهی نخواهد بود.

۶. اعضای مجلس باید صرفاً در باره اصلاح عالم تکلم نمایند و نقایص را برطرف کنند و کل نوع بشر را در نظر بگیرند و بدانند که عالم انسانی، به علت طبابت افراد غیرحاذق به این وضعیّت اسف‌انگیز دچار شده است. اگر آن را از دست این‌گونه افراد برهانند و به طبیب حاذق برسانند عندالحقّ عملی مطلوب انجام داده‌اند.

حضرت عبدالبهاء مؤید بودن اعضاء مجالس را مشروط به شروطی فرموده‌اند:

«حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس به طراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه را به اشیاء نالایقه نیالیند البتّه تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید.»
(رساله مدنیّه، طبع آلمان، ص ۲۲ - ۲۱)

در همین مأخذ (ص ۲۳ - ۲۲) از قلم میثاق در وصف نمایندگان مجالس و تکالیف و صفات آنها صادر:

«تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور چندی است: اول آن که باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلندهمت و عقیف النفس باشند. ثانیاً آن که مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهامّ داخلیّه و روابط و علاقات خارجیّه و متفّن در فنون نافع مدنیّه و قانع به مداخل ملکی خود باشند. و همچو گمان نرود که وجود چنین اعضایی مشکل و ممتنع است به عنایات حقّ و خاصان حقّ و همت بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون از لحظات اعین و انظار. و اما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیه دون و نادان و بی‌خبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی‌غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود. مگر آن‌که زمان سابق اگر مسکین

فقیری به جهت احقاق و تحصیل حقوق خود به شخص واحد هدیه ای تقدیم می نمود بعد باید کلّ اعضاء مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش متصوّر نگردد. و چون نظر دقیق نمایید، مشهود و معلوم گردد که علت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقّانیت و انتظام امور از قلت تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است. مثلاً اگر اهالی متدین و درقرائت و کتابت ماهر و متفّن باشند اگر مشکلی رخ نماید، اولاً به حکومت محلّیه شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داوری خود را به مجالس عالیّه رسانند و انحراف حکومت محلّیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد مجالس عالیّه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند، البتّه آن شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد.»

هیکل مریض عالم و طیب حقیقی

مطلب مهمّی که حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مطرح فرموده اند، بیماری جهان ناسوتی است که در ابتدا خداوند آن را صحیح خلق کرده اما به دلایل مختلف امراض بر آن مستولی شده و اطّباء غیر حاذقه که بر مرکب هوئی و خواسته های دنیوی خود سوارند سعی دارند آن را درمان کنند، در حالی که نه درد را می دانند و نه درمان را می شناسند.

تشبیه عالم وجود به هیکل بشری و بالعکس در آثار طلعات مقدّسه مکرراً مشاهده شده است. البتّه نفسی که واقف بر روابط ضروریّه منبعث از حقایق این عالم باشد می تواند عیب و نقص آن را تشخیص دهد و در جهت رفع آن بکوشد. نفوسی که در لوح مبارک به «اطّباء غیرحاذقه الذین رکبوا مَطِیَّةَ الهوی و کانوا من الهائمین» ملقّب شده اند، به علت جهل خود نمی توانند از عهدۀ تشخیص درد و درمان آن بر آیند و بر

هیچ یک از این دو آگاهی ندارند. اگر احياناً در عصری از اعصار طبیعی حاذق عضوی را درمان نماید، بقیه اعضا هم چنان بیمار باقی خواهند ماند. وقتی طبیعی حاذق مأمور درمان جسم بیمار عالم می شود، باید آن چه را که تجویز می نماید، پذیرفت زیرا او بهتر از سایرین بر اجزای این جسم واقف است. آن چه که طبیعی در عصری از اعصار تجویز می کند ممکن است در عصر دیگر مفید به حال بیمار نباشد و بدین لحاظ طبیب بعدی آن را تغییر می دهد. به تجویز حضرت بهاء الله تنها دارویی که می تواند جسم مریض عالم را شفا بخشد، (یگانگی) و تنها درد او (بیگانگی) است.^(۲۲) در لوح ملکه نیز دقیقاً همین معنی را بیان می فرماید: «و الذی جعله الله الدریاق الأعظم و السبب الأتم لصحته هو اتحاد من علی الأرض علی أمر واحد و شریعة واحدة» که فقط «بطیب حاذق کامل مؤید» میسر می شود.

جمال مبارک در یکی از بیانات فارسی سره می فرماید:

«رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بی کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او باز داشته اند. این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند، نه درد می دانند نه درمان می شناسند، راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند.» (یاران پارسی، ص ۲۰ - ۱۹)

در هر دوری که طبیب حاذق را خداوند مأمور اصلاح عالم فرموده، همین نفوس متظاهر به حذاقت مانع از اجرای مأموریت او شده اند و او را به انواع بلاها مبتلا ساخته اند. در هیچ دوری نبوده که این اتفاق نیفتد. جمال مبارک در مناجاتی بر این نکته تصریح می فرماید که در هر دور به بلایی دچار شده اند و به دست همین مخالفین اصلاح عالم در آتش نمرودی افتاده یا بر بالای صلیب رفته اند، یا رأس مبارک

قطع شده یا به رصاص غلّ و بغضا ارکانشان قطع شده و در این ایام هم این نفوس مغله سعی دارند به هر مکرری دست بزنند تا کینه نسبت به آن حضرت را در دل مردمان وارد سازند.^(۲۳)

این معنی در بیان حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا محمود زرقانی تصریح شده است:

«نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض مزمن و شدید؛ لابد باید که طبیبی حاذق علاج نماید. هرچند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند، ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی. در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوعی دیگر. باید به نظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را به چه معالجه توان نمود. البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار مهارت و حذاقت او واضح و مشهود است و به تجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق اتحاد و اتفاق عموم طوایف و ملل و مذاهب بشر است و تعالیم بهاءالله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت نفوذ.» (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۱۴)

کسانی که ادّعی حذاقت دارند، در واقع مایلند اسمی و رسمی کسب نمایند و ابداً توانایی درمان را ندارند. آنها حتّی به خیر و شرّ خود آگاه نیستند، چه رسد به این که بتوانند آن چه را که مصلحت عالم است درک کنند و در جهت حصول آن بکوشند. البته بنا به بیان حضرت عبدالبهاء این بی‌اعتنایی به طبیب حاذق نشانه غضب پروردگار است.

«هوالبّهی، ای خداداد، دادِ خدا همه بزرگواری و دانایی و بینایی و شنوایی است؛ ولی چه فایده که بی‌خردان در پی کوری و کری و گنگی و بیگانگی می‌دوند. سبحان الله، این چه غفلت و غضب و قهر است که بیمار از پزشک و

پرستار در فرار است و مجروح از مرهم و نوشدارو بیزار؟ این آثار غضب پروردگار؛ بیمار چون درمان از طبیب طلبد راحت جان یابد و مسرت وجدان جوید و البهاء علی اهل البهَاء ع» (یاران پارسی، ص ۲-۲۳۱)

شاید علت اساسی چنان باشد که علت این بیماری را در جای دیگر جستجو می‌کنند، یعنی به عالم سیاست و اقتصاد و غیره می‌پردازند و از عالم اخلاق بی‌خبرند. این است که حضرت عبدالبهاء بر این نکته تصریح می‌فرمایند که کسانی که در پی درمان عالمند، ره به خطا می‌روند و در تشخیص درد عاجز مانده‌اند:

«امروز جهان وجود مانند شخص علیل است؛ لهذا محتاج طبیب جلیل تا تشخیص مرض کند و علاج سریع نماید و این مرض به داروی سیاسی و درمان آزادی مداوا نگردد و علاج نپذیرد؛ زیرا مرض تعلق به عالم اخلاق و وجدان دارد و مستولی به جان و دل انسان؛ عاجی خواهیم که جان را زنده نماید و وجدان پیرورد و قلوب را حیات تازه بخشد و نوع انسانی را به کمالات رحمانی تربیت نماید؛ یعنی شمس حقیقت بتابد و ابر رحمت بیارد و نسیم جان‌پرور بوزد؛ بهار روحانی جهان بیاراید و کوه و صحرا از فیض نامتناهی الهی سبز و خرم گردد ... باری، حال آن طبیب روحانی به عالم ظهور قدم نهاد و تشخیص مرض آفاق نمود و به تعالیم و وصایا و نصایح علاج سریع کرد و دوی بدیع بیان نمود تا جنگ و جدال برخیزد و صلح و صلاح برانگیزد؛ عداوت و نفاق که مرض شدید آفاق است علاج گردد و خصومت و شقاق از بنیاد برافتند؛ جنگ بدل به صلح شود؛ جفا نماند؛ وفا رخ بگشاید؛ تعصب دینی و نزاع مذهبی و جدال وطنی و مباینت و مغایرت جنسی نماند؛ کل احزاب حزب واحد گردد و جمیع قبایل و امم از یک چشمه بنوشند و روی زمین وطن مألوف عموم گردد و نوع انسان را مباینت اصول و فروع نماند؛ وحدت عالم انسانی در قطب این جهان خیمه زند؛ عمومیت بشری به تأیید و توفیقات الهی رایت بر تلال و جبال و سهول و قصور و بروج افرازد و به اریاح

محبت حقیقی موج زند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص

(۷۸)

ظهور مصلح عالم و طرد او

این کلام بسیار دردآور است که خداوند نفسی را مأمور اصلاح جسم مریض عالم نماید و او را به فساد متهم سازند. او بگوید که برای اصلاح عالم آمده^(۲۴) و جمیع پیروانش را به اصلاح عالم امر فرماید^(۲۵) و از هر آن چه که رایحه فساد از آن به مشام رسد، منع کند و حتی خود را از نفوس مفسده، ولو آن که به نامش معروف و موسوم باشند، بری داند و در حق آنها «لیس متی» گوید،^(۲۶) و راه اصلاح عالم را نشان دهد، با این حال او را به یقین تام «من المفسدین» بخوانند:

«اذا قیل لهم اتی مصلح العالم؛ قالوا قد تحقّق انه من المفسدین بعد الّذی

ماعاشروا معه و یرون انه ما حفّظ نفسه فی اقل من حین.» (لوح ملکه)

مطلبی که در این مقام حضرت بهاء الله می فرمایند در واقع گلایه ای است که قائل به این سخنان با هیکل مبارک معاشرتی نداشته و قضاوتی بدون اساس داشته است. این گلایه را در سایر مواضع الواح مبارکه نیز مشاهده می کنیم. فی المثل در لوح سلطان می فرمایند:

«بعضی از علماء که این بنده را تکفیر نموده اند، ابداً ملاقات ننموده اند و این

عبد را ندیده اند و از مقصود مطلع نشده اند و معدلک قالوا ما ارادوا و یفعلون ما

یریدون. هر دعوی را برهان باید؛ محض قول و اسباب زهد ظاهره نبوده ...»

(الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۷۱)

در باره فرهاد میرزا معتمدالدوله می فرمایند:

«از آن ارض کلمه [ای] به سمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد. نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه. این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نموده؛ آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود، تشریف آوردند. کزه اول طرف عصر یومی؛ کزه ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند. ایشان عالم و آگاهند نباید به غیر حق تکلم نمایند.» (مجموعه اشراقات، ص ۱۴۳ - ۱۴۲)

و در سورة الملوک نازل:

«أنت یا سفیر تفکر فی نفسک اقل من آن ثم أنصف فی ذاتک بأی جرم افتريت علینا عند هؤلاء الوكلاء و اتبعت هویک و أعرضت عن الصدق و كنت من المفترین بعد الذی ما عاشرتني و ما عاشرتک و ما رأیتني إلا فی بیت أبیک أيام التی فیها یذکر مصائب الحسین و فی تلك المجالس لم یجد الفرصة أحد لیفتح اللسان و یشغل بالبیان حتی یعرف مطالبه أو عقایده و أنت تصدقنی فی ذلك لو تكون من الصادقین و فی غیر تلك المجالس ما دخلت لترانی أنت أو یرانی غیرک مع ذلك کیف افتیت علی ما لا سمعت منی ...» (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۵۶)

مخاطب بیان فوق میرزا حسین خان سفیر ایران بود که حضرت عبدالبهاء در مورد او می فرمایند:

«میرزا حسین خان آن وقت سفیر دربار عثمانی بود و به کمال جهد و جد ساعی در وقوع این هجرت بود ...» (لوح عمه، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۷۷)

این معنی را در مناجاتی از حضرت بهاء الله نیز مشاهده می کنیم:

«یا الهی تری ما وَرَدَ علی المظلوم من الذین ما عاشرونی و قاموا علی ضری و مسکنتی ...» (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۲۷)

در جواب میرزا حسین متولی قمی نیز اشارتی دارند که:

«یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده.»

فتوحاً لقا ضی ائی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحلّ والحرم
بعضی حرف های بی معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص
معروف، بعضی مقالات از ظنونات خود را بیان نموده و آن شخص این دوروزه
به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آن چه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز»

(دریای دانش، ص ۱۴۸)

حفظ نکردن نفس خود

سخنی دیگر که شاید من باب گلایه باشد، تهمتی است که به حضرت بهاء الله زدند که ایشان از ایران فرار کردند و به ممالک دیگر پناه بردند. در این جا حضرت بهاء الله قویاً این تهمت را ردّ می کنند و اعلام می فرمایند که اعداء ناظر و شاهد بودند که من ابداً خود را حفظ نکردم و همیشه بین اهل طغیان بودم و متحمل لطمات بسیار شدم. در

سایر آثار مبارکه نیز به این نکته اشاره شده است. فی المثل در بیانی نازل: «هر بصیری شاهد و هر منصفی گواه که در آئی خود را حفظ نکرده...» (لثالی حکمت، ج ۱، ص ۱۳۲)

در جواب تهمت فرار می فرمایند:

«در امر این مظلوم آن چه ذکر نموده اند اکثری از راستی محروم بوده. گفتار نیک و صدق در بلندی مقام و شأن مانند آفتاب است که از افق سماء دانش اشراق نموده. امواج این بحر امام وجوه عالم پیدا و آثار قلم حکمت و بیان هویدا. در صحیفه اخبار نوشته اند این عبد از ارض طاء فرار نموده، به عراق عرب رفته. سبحان الله، این مظلوم در آئی خود را پنهان ننموده و لازل امام وجوه قائم و موجود. إنا مافزنا و لم نهرب بل یهرب مِنَّا عبادٌ جاهلون. خرجنا من الوطن مَعَنَا فُرسان من جانب الدّولة العلیة الإیرانیة و دولة الرّوس إلی أن وُردنا العراق بالعزّة و الإقتدار. لله الحمد امر این مظلوم به مثابه آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لائح. ستر را در این مقام راهی نه و خوف و صمت را مقامی نه.» (مجموعه اشراقات، ص ۱۵۵)

در مناجاتی از قلم مبارک تأکید می فرمایند که آئی خود را حفظ نکرده، بلکه تمام تلاش آن حضرت حفظ احبّاء از آن چه که مانع تقرّب آنها به ساحت کبریا است بوده است. هر قدر بلایا بیشتر شده، حبّ آن حضرت فزونی گرفته و علناً رؤسا و ملوک عالم را به عرفان حقّ دعوت فرموده اند.^(۲۷) در لوح شکرشکن نیز بر این حقیقت گواهی می دهند:

«بلی، این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند، البتّه به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد. ولكن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح. بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی

چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و کشتی، آن را سجن.» (دریای دانش، ص ۱۴۶)

جهالت اهل طغیان نسبت به خیر و شرّ و مصلح و مفسد

مخالفین حضرت بهاءالله به خیر و شرّ خود آگاه نیستند. آن چه که مایه قوت و قدرت آنها است، رعایای آنها است که تحت ظلم و ستم قرار دارند. حضرت بهاءالله برای اصلاح این نقیصه بزرگ عالم بشری و قرار دادن افراد بشر در صقع واحد ظهور فرموده‌اند تا بخش بزرگی از عالم انسانی صرفاً برای رفاه بخش بزرگتر به نابودی کشیده نشود. این است که آنها را جاهل‌ترین مردمان می‌دانند که یار و یاور خود را نابود می‌کنند و متوجّه نیستند زیرا نه خیر را از شرّ تشخیص می‌دهند و نه مصلح را از مفسد تمیز می‌دهند.

بدین لحاظ، بلافاصله بعد از نسبت دادن جهالت به آنها است که موضوع فقرا و مساکین و لزوم رعایت آنها را مطرح می‌فرمایند و افزایش مخارج و تحمیل آن بر رعیت و ساختن قصرها به قیمت تخریب رعایا را ظلمی عظیم می‌دانند. آن چه که در زمان قاجاریه رواج داشت که حکومت محلی را به شخصی می‌سپردند و دست او را باز می‌گذاشتند که به چپاول رعیت پردازد و خراج دولت مرکزی را بدهد، در نظر جمال مبارک بسیار مشئوم و مقدوح است و بدین لحاظ می‌فرمایند رعیت را به دست سارقین نسپارید. این وضعیت در سایر ممالک نیز به نحوی از انحاء وجود داشت. وضعیت سرفها در روسیه و وضعیت فقرا در اروپا و بردگان در امریکا نمونه‌هایی از این بی‌عدالتی‌هایی بود که در آن زمان رایج بود. حضرت بهاءالله این امر را بسیار عجیب مشاهده می‌کنند که امرا و رؤساء و ثروتمندان به وسیله رعایا و ضعفا حکومت می‌کنند و به اکل و شرب می‌پردازند و به کمک آنها غلبه بر دیگران می‌یابند؛

اما نسبت به آنها استکبار می‌ورزند: «بهم تحکمون و تأکلون و تغلبون و علیهم تستکبرون؛ إن هذا إلا امرٌ عجیب».

در موضوع فقرا و رعایا، جمال مبارک قانون طلایی^(۲۸) را مطرح می‌فرمایند که در جمیع مکاتب و ادیان به نحوی از انحاء وجود داشته و توصیه شده است. جمال قدم در این باره در لوح ملکه می‌فرمایند: «إن اختاروا لهُم ما تختارونه لأنفسکم».

این موضوع را جمال قدم در لوح نازله خطاب به ناپلئون سوم نیز تصریح می‌فرمایند. در این لوح، رعیت را امانت الهی می‌دانند و دیگر بار قانون طلایی را با عبارت «أن احفظوهم كما تحفظون أنفسکم» مطرح می‌فرمایند و نهی می‌فرمایند که مبادا گرگ‌ها را به شبانی گوسفندان بگمارند و مبادا غرور و استکبار آنها را از توجه به حال فقرا و مساکین باز دارد.

طرح صلح اصغر

جمال مبارک در این لوح خطاب به کلیئه ملوک و امراء طرح صلح اصغر را پیشنهاد می‌فرمایند. البته جمال مبارک تصریح دارند که چون آنها (صلح اکبر) را که در ظل احکام الهی حاصل می‌شود نپذیرفتند، حدّاقلّ به صلح اصغر روی بیاورند و آن را تأسیس نمایند.

در این طرح، جمال مبارک قدم اول را در اصلاح روابط بین ممالک می‌دانند که بنفسه سبب می‌شود نیاز به کثرت سلاح و عسکر وجود نداشته باشد و لهذا خود به خود مخارج گزاف برای تسلیحات و نگهداری ارتش و سپاه کاهش می‌یابد و تحمیل بر رعیت نمی‌شود و آن قدر که بتوانند انتظام داخلی مملکت را حفظ کنند نیاز به نیروی مسلح خواهند داشت. بدین لحاظ، یک بار دیگر موضوع اصلاح عالم با این کلام

مطرح می‌شود که: «أَنْ اتَّحَدُوا يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ بِه تَسْكُنُ أَرْيَاحُ الْإِخْتِلَافِ بَيْنَكُمْ وَ تَسْتَرِيحُ الرَّعِيَّةُ وَمَنْ حَوْلَكُمْ.»

زمانی که این اتحاد بین کلیه کشورهای حاصل شود، اگر یکی از آنها بردیگری قیام کند یا قصد تجاوز به دیگری را داشته باشد، کلیه کشورهای او را سرکوب خواهند کرد تا اتحاد مزبور را حفظ نمایند (اصل امنیت تضامنی) جمال مبارک در لوح دیگری به زبان فارسی این موضوع را توضیح می‌فرمایند:

«از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض آیدهم الله را بر صلح اکبر تأیید فرماید این است سبب اعظم از برای راحت امم. سلاطین آفاق و فقههم الله باید به اتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند. امید آن که قیام نمایند بر آن چه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد، سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه الا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم و اگر به این خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کلّ به راحت و مسرت به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود. نسأل الله أن يؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی إنّه هوربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى. احسن و اولی آن که در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سید سلاطین است عند الله طوبی له و نعیماً له.»^(۲۹) (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۲۳)

حضرت بهاء الله در لوح ملکه خطاب به کلّ ملوک می‌فرمایند که موضوع صلح اصغر و تقلیل مصارف را در لوحی که قبلاً نیز خطاب به ملوک ارسال فرموده‌اند، تصریح

کرده‌اند. به نظر می‌رسد مقصود هیکل مبارک سورة الملوک باشد که در طی آن نیز به همین موضوع به نوعی اشاره شده است؛ می‌فرمایند:

«اصلحوا ذات بینکم و قتلوا فی العساکر لیقل مصارفکم و تكونن من المستریحین و إن ترتفعوا الإختلاف بینکم لن تحتاجوا إلى كثرة الجیوش إلا علی قدر الذی تحرسون بها بلدانکم و ممالکم. إتقوا الله و لاتكونن من المسرفین و علمنا بأنکم تزدادون مصارفکم فی کل یوم و تحملونها علی الرعیة و هذا فوق طاقتهم و إن هذا لظلم عظیم...» (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۸-۷)

پناه دادن به مهاجرین و پناهندگان

یکی از اموری که امروزه در بسیاری از ممالک دنیا مشاهده می‌شود، مهاجرت نفوسی است که در وطن خود محاط به بلایا و مظالم هستند و لهذا به سایر کشورها پناه می‌برند. قوانین داخلی بعضی کشورها مانع از پذیرش این‌گونه مهاجرین و پناهندگان نیست، اما این عمومیت ندارد و برخی از ممالک آنها را به وطن برمی‌گردانند یا به دست ظالمین می‌دهند. حضرت بهاءالله به ملوک و سلاطین توصیه می‌فرماید که اگر کسی به آنها پناه آورد، او را حفظ کنند و به دست ظالمین تسلیم نکنند. از جمله این موارد، وضعیّت خودشان را مثال می‌زنند که وقتی به امر خود خلیفه عثمانی هیکل مبارک و عائله مبارکه و آحاد مؤمنین در مملکت او از جایی به جایی تبعید می‌شدند، در نهایت ظلم و ستم با آنها رفتار می‌شد.

باید توجه داشت که حضرت بهاءالله احدی را ملزم به سکونت در جایی نمی‌کنند و افراد را مخیر می‌سازند که به هر نقطه‌ای که مایلند مهاجرت نمایند؛ در لوحی از قلم اعلی نازل:

«یا اهل البهاء إذا أخذتكم الأحران في أرض، عليكم بأرضٍ أُخرى. إنها واسعةٌ من لدى الله العزيز الحكيم.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، طبع بمبئی، ص ۱۸۷ / طبع کانادا، ص ۱۸۶)

همین مطلب در اعلامیّه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۳ پیش بینی شده است:

«هر انسانی سزاوار و محقّ به داشتن آزادی جابه جایی [حرکت از نقطه ای به نقطه ای دیگر] و اقامت در [در هر نقطه ای] درون مرزهای مملکت است.

۲. هر انسانی محقّ به ترک هر کشوری، از جمله کشور خود، و بازگشت به کشور خویش است.»

مناجات

در انتهای لوح مبارک، حضرت بهاء الله ملکه را دعوت می فرمایند مناجاتی را که از قلم اعلیٰ نازل شده تلاوت نماید و به درگاه (مالک الملوک) عرض عبودیت و بندگی کند و از خداوند بخواهد که او را به انقطاع از ماسوی الله و تقرب به خداوند موفق نماید. به او القاء می فرمایند به وجود حجباتی که مانع از ایمان او به مظهر ظهور الهی در این یوم شده اعتراف کند و از خداوند خرق آن حجبات را بخواهد.

ملکه در این مناجات باید از خداوند بخواهد که او را مؤید دارد که بتواند به حدّ کنیزان مؤمن به خداوند برسد و از آن چه که برای آنان مقدر شده بهره و نصیب برد. در این مقام، ملکه از خداوند بخواهد که به او مدد رساند تا آن چه را که از او فوت شده بتواند جبران نماید.

این مناجات یادآور بیان جمال قدم به یکی از ورقات موقنات است که فرمودند:
«قسم به آفتاب حقیقت که از افق سجن عکا اشراق نموده، جمیع خزائن ارض
و زخرفها و الوانها به کلمه مبارکه (یا امتی) معادله نمی نماید. چه مقدار از
ملکات که در حسرت این ذکر ارواح را تسلیم نمودند و فائز نشدند و تو حال
فائزی ...» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۳۴)

جمال قدیم الهی در خطابی به منسوبین جناب سمندر از انانث می فرمایند:

«یا امائی و اوراق سدره محبتی حمد کنید مقصود عالمیان را که شما را فائز
فرمود و مؤید نمود بر امری که نساء عالم و ملکات دنیا مع انتظار و طلب شوق
و اشتیاق از آن محجوبند. سالها متابعت اوهام نمودند و به یاد دوست به
کنائس و مساجد دویدند و چون نور یقین اشراق نمود از او غافل و محجوب.»
(مجموعه الواح خط عندلیب، ص ۲۲۴)

این قبیل بیانات در واقع تشریح بیان مذکور در مناجاتی است که قلم اعلیٰ به ملکه
ویکتوریا امر می فرماید به درگاه خداوند برود و تلاوت نماید. اگر این عرفان حاصل
نشود، البته هیچ امری مقبول درگاه خداوند واقع نخواهد شد. حضرت عبدالبهاء در
مقام قیاس می فرمایند:

«بانوهای آفاق عاقبت ذلیل گردند و ملکات جهان به پایان حقیر شوند. قصور
معموره شان قبور مطموره گردد و عزت و حشمتشان محو و نابود شود ولی
کنیزان جمال مبارک، عزیزان جنّت رضوان شوند و ملکات فردوس و جنان.»
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۳۱)

یادداشت‌ها:

۱. این لوح مبارک در ضمن سورة الهيكل در آثار قلم اعلیٰ، ج ۱ (کتاب مبین)، ص ۶۱ الی ۶۶ (خط جناب زین‌المقربین) و ص ۵۵ الی ۶۰ (طبع کانادا) و نیز در مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۱ الی ۱۴۱ درج گردیده است. فقراتی از آن توسط حضرت ولی‌امراه به انگلیسی ترجمه و در منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله تحت شماره‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ و نیز در بعضی توابع انگلیسی مانند (ندا به اهل عالم) درج گردیده و ترجمه متن کامل این لوح به انگلیسی در کتاب (*Summons of the Lord of Hosts*)، طبع ۲۰۰۲ مرکز جهانی، صفحات ۸۸ الی ۹۶ منتشر شده است.

۲. «کننل سر آرنولد باروز کمبال (Colonel Sir Arnold Burrows Kemball) که در آن اوان سمت جنرال فونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء‌الله را احساس نمود، شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم و به طوری که هیكل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به ملکه ویکتوریا باشند، در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت، حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان و یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد. حضرت بهاء‌الله از قبول این رأی خودداری فرمودند و اقامت در خاک سلطان عثمانی را بر حرکت به صوب آخری ترجیح دادند.» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۷۳)

۳. در مورد این نسخه از لوح مبارک توضیحی را باید افزود. در کتاب (*Her Eternal Crown*) که دلا مارکوس (Della L. Marcus) راجع به ملکه رومانی و امر بهائی نوشته، نامه میس مارتا روت را تماماً درج کرده است. در این نامه (صفحه ۲۵۰ کتاب) عبارت منقول در کتاب قرن بدیع کامل‌تر درج شده است: «وقتی در لندن بودم، لیدی بلامفیلد پیام اصلی را که حضرت بهاء‌الله برای ملکه ویکتوریا فرستاده بودند به من نشان داد. این لوح تماماً روی برگه طلایی بود.» بعد، نویسنده کتاب در توضیحات انتهای کتاب (ص ۳۱۷) می‌افزاید: «این نسخه تذهیب شده‌ای از لوح اصلی ارسالی توسط حضرت بهاء‌الله برای ملکه ویکتوریا بود که حضرت ولی‌امراه امر فرموده بودند در ایران به طور اخص جهت ماری ملکه رومانی تهیه شود. هیكل اطهر حضرت ولی‌امراه در نظر داشتند زمانی که ملکه به حیفا سفر می‌کرد آن را به او هدیه کنند.»

۴. کتاب مبین، خط جناب زین‌المقربین، ص ۱۴۰
۵. انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۳۰
۶. نگاه کنید به مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۷
۷. رحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۱۱. جناب اشراق خاوری مأخذ را نیاورده‌اند؛ اما در مأخذ اصلی به جای لغت شام، (دمشق) ذکر شده است: «عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: توقعوا الصّوت يأتيكم بغته من قبل دمشق فيه لكم فرج عظیم.» و عنه إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸ و نعمانی، ص ۲۷۹.
۸. این حدیث را جمال مبارک در انتهای لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی ذکر فرموده‌اند. بنا به اظهار جناب اشراق خاوری، که ترجمه فوق از حدیث مزبور از قلم ایشان جاری شده، حدیث مزبور و امثال آن در کتب معتبره مانند (معجم البلدان) یاقوت و (محیط‌المحیط) و (مجمع البحرین) نقل شده است. ضمناً شخصی به نام ابوالحسن علی بن محمد بن شجاع المالکی بسیاری از احادیث نبوی را در باره عکا با ذکر اسامی و روای آورده است و محفل روحانی ملی ایران از روی نسخه خطی اصل این کتاب را طبع و نشر نموده‌اند. نگاه کنید به قاموس لوح ابن ذنب، ذیل «احادیثی که در شأن این مدینه مبارکه». شاید جمال مبارک ناظر به همین حدیث بوده‌اند که در مناجاتی می‌فرمایند: «یا الهی ... طوبی لمن زار جدارَ مدینة التی تفوح نفحاتک منها؛ طوبی لنفسی أقبلت برّ الشّام و هامت فیہ بشوقها». (لنالی حکمت، ج ۳، ص ۷۸)
۹. در لوح احتراق نیز بیان دیگری مشاهده می‌شود: «تری المظلوم فی حجاب الظّلام بین أهل الشّام، أين إشرأق أنوار صباحک یا مصباح العالمین.» (تسیح و تهلیل، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۱۶۳)
۱۰. «أن یا برّ الشّام أين برک قد تشرفّت بقدم الرّب هل وجدت عرف الوصل أو تكون من الغافلین.» (مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۷)
۱۱. جمال قدم در لوحی خطاب به یکی از احباء به نام محمد مصطفی استدلال او در مورد نزول ربّ در برّ شام را مورد تأیید قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «وما استدّل به فی هذا الأمر إنّه لحقّ لا ریب فیہ. قد بُشّر برّ الشّام ببرّ الله إنّه ظهر بالحقّ طوبی للمقبلین. قد اهتزّ کوّم الله من نسمة الوصال إنّه سُمی بکرمل ینادی قد أتى بانی الهیکل و مطهّر العلل طوبی للفائزین.» (لنالی حکمت، ج ۲، ص ۲۶۰)

۱۲. در مقام دیگر نیز به این مطلب اشارتی صریح دارند، اما ذکر از معراج به میان نمی‌آورند: «إذا قِيلَ لَهُمْ بِمَنْ آمَنْتُمْ يَقُولُونَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ. قُلْ سَحَقًا لَكُمْ وَلِمَنْ أَتَّبِعُكُمْ مِنَ الْأَحْزَابِ. إِنَّهُ يَنْوَحُ وَيَقُولُ إِنْ آمَنْتُمْ بظهوری لِمَ أَعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي أُرْسَلَنِي بِالْعَلَامَاتِ، تَاللَّهِ هَذَا لَهُوَ الَّذِي سَمِعْتُ نِدَائَهُ وَمَا رَأَيْتُ جَمَالَهُ. إِذَا أَتَى الْمِيقَاتِ شَقَّ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ وَفَتَحَ بَابَ الْوَصَالِ أَعْرَضْتُمْ يَا أَهْلَ النِّفَاقِ ...» (لنالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۴۶)

۱۳. مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۰۲

۱۴. شاید ذکر این مطلب از تاریخ نبیل (ص ۱۷۲) در باره اجتماع علماء در اصفهان در منزل امام جمعه در حضور حضرت ربّ اعلی و نزول مناجات از قلم مبارک و تحسین علمای طراز اول بی‌مورد نباشد: «حضرت باب مناجاتی را که در مقدمه تفسیر مرقوم فرموده بودند در حضور حاضرین در آن شب تلاوت کردند. همه مجذوب مناجات مبارک و لطافت صوت حضرتش شدند. از قوت بیانش حیران مانده، بی‌اختیار برخاستند و دامن عبای حضرت را بوسیدند. ملاً محمّد تقی هراتی مجتهد شهیر، بی‌محابا زبان به مدح و ثنا گشود و گفت این کلمات بی‌مثل و نظیر است. بدون تأیید الهی و الهام خداوند هیچ‌کس نمی‌تواند مثل این بزرگوار در مدتی قلیل این همه آیات که معادل ربع یا ثلث قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد. این عمل، بالاترین معجزه است. شَقُّ الْقَمَرِ وَتَسْبِيحُ كَرْدَنِ سَنَگَرِیْزِه هَرگَز با این معجزه برابری نمی‌تواند کرد.»

۱۵. سمعت أباذر يقول لا أذكر عثمان إلا بخير بعد شيء رأيتُه كنت رجلاً أتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيتُه وحده فجلست فجاء أبو بكر فسلم و جلس ثم جاء عمر ثم عثمان و بين يدي النبي صلى الله عليه و سلم حصيات فأخذهن فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم أخذهن فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن ثم وضعهن فخرسن ثم وضعهن في يدي عمر فسبحن ثم وضعهن في يد عثمان فسبحن ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم هذه خلافة النبوة. الراوي: أبوذر الغفاري المحدث: ابن كثير، المصد: تحفة الطالب، الصفة أو الرقم: ۱۵۲

ثبت في صحيح البخاري «۳۵۷۹» عن ابن مسعود أنه قال كنا نسمع تسبيح الطعام وهو يؤكل - تسبيح المخلوقات - وفي حديث أبي ذر أن النبي صلى الله عليه و سلم أخذ في يده حصيات

فسمع لهن تسبیح کحنین النحل وکذا فی ید ابي بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و هو حدیث مشهور فی المسانید.

۱۶. من معجزاته (ص) تسبیح الحصى فی یده الشریفة، عن ابن عباس قال: قدم ملوک «حضر موت» علی النبی (ص) فقالوا: کیف نعلم انک رسول الله؟ فاخذ کفا من حصى فقال: هذا یشهد انی رسول الله، فسیح الحصى فی یده و شهد انه رسول الله (ص). (المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰)

۱۷. مجموعه آثار قلم اعلی، ج ۱۵، ص ۲۳۷

۱۸. <http://www.victorianweb.org/history/antislavery.html>. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به کتاب (در جستجوی عدالت اجتماعی)، اثر جان هادلستون، نشر Century Press. فصل دوازدهم، ص ۸۵ به بعد. در مورد نحوه پدید آمدن بردگی نگاه کنید به کتاب (روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم)، اثر فرزین دوستدار، نشر Duyncker&Humblot, Berlin، ص ۱۸۹ به بعد.

۱۹. جناب دکتر علی‌مراد داودی نوشته‌اند: «اصطلاحات را هم اول از ما عاریه گرفتند و بعد غصب کردند. اول قرض نمودند و بعد گفتند اصلاً مال ما بوده است. مثلاً مسئله برده‌فروشی که در کتاب اقدس جواز آن منع شد، چون هنوز موقعی بود که برده، عملاً هم وجود داشت، سعی می‌کردند نشان بدهند که باید وجود داشته باشد. بعداً گفتند دین ما از ابتدا فطرتاً با برده‌فروشی مخالف بود و برده‌فروشی و برده‌داری نمی‌توانسته است با حکم دین ما معتبر باشد با این که برده‌داری جزء احکام ادیان سابقه است.» (الوهیت و مظهریت، ص ۲۳۶)

۲۰. نگاه کنید به سند موسوم به - (1851) Fugitive Slaves, Asylum and Manumission in Iran (1913)، تهیه شده توسط یونسکو در نشانی زیر:

http://portal.unesco.org/pv_obj_cache/pv_obj_id_3A287F08C8E120A8D074D2011191B5A6E2F90000/filename/Disputed+Freedom.pdf

۲۱. ترجمه جناب اشراق خاوری در صفحه ۱۷۴ تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس: «حرام شده است بر شما ای اهل بهاء، خریدن کنیزها و غلام‌ها. جایز نیست برای کسی که خود بنده خدا است، خریداری کند بنده دیگر خدا را. نهی شدیدی نازل شده است درباره حرمت خرید و فروش غلام و کنیز در لوح الهی. این چنین امر و حکم خدا از قلم عدل به صرف فضل نوشته

شده است ... جایز نیست بر هیچ کس این که افتخار و استکبار بکند بر کسی. یعنی هیچ کس نباید خودش را از دیگری بالاتر بداند. همه بندگان حلقه به گوش خدا هستند. همه افراد بشر دلیل‌ها و نشانه‌هایی هستند بر این که نیست خدایی به جز خداوند آفریدگار جهان. خدا در باره هر چیزی از روی حکمت و دانش امر می‌کند.»

۲۲. این معنی را جمال مبارک به زیباترین وجه در لوحی به زبان پارسی سره بیان می‌فرماید: «پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند. و در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه؛ زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین به فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبیند، جای گفتار نه. چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و هم‌چنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هرچه سزاوار آن روز بود مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنایی دانایی راه نمودند.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۳۴)

۲۳. نصّ مبارک به نقل از آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۶۴: «ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة أودعتنی بید النّمروود ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما أنت أحصیته بعلمک و أحطته یارادتک و مرّة أودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی أهل العماء حرفاً من الرّویا الذی ألهمتنی بعلمک و عرفتنی بسطانک و مرّة قطعتم رأسی بأیدی الکافرین و مرّة أرفعتنی إلی الصّلیب بما ظهّرت فی الملک من جواهر أسرار عزّ فردانیتک و بدایع آثار سلطان صمدانیتک و مرّة ابتلینتی فی أرض الطّفّ بحث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک إلی أن قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء إلی أن قطعوا أركانی و فضّلوا جوارحی إلی أن بلغ الزّمان إلی هذه الأیام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و يتدبّرون فی کلّ حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بكلّ ما هم علیه لمقتدرون.» در بیان مبارک فوق اشاره به حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت یحیی عمید دهنده، حضرت مسیح، حضرت امام حسین، حضرت اعلیٰ و نفس مبارک خویش دارند.

۲۴. بیانات متعدده در این زمینه موجود است. از جمله می‌فرمایند: «ای اهل ارض به اوهام از مالک انام محروم مشوید و به ظنون از رحیق مختوم خود را منع منماید. آثارش عالم را احاطه نموده و آیتش کل را فرا گرفته. از خود و ما عنده لأجل اصلاح عالم و نجات امم گذشته.» (لئالی حکمت، ج ۱، ص ۱۳۲). این معنی در باره احبائش نیز نازل گشته است: «سبحان الله، این حزب به سلاح محتاج نه. چه که کمر همّت لأجل اصلاح عالم بسته‌اند. جندشان اعمال طیّبه، سلاحشان اخلاق مرضیه، سردارشان تقوی الله. طوبی لمن أنصف.» (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۵۵)

۲۵. جمال قدم می‌فرمایند: «جمیع باید در صدد اصلاح عالم باشند. این است حکم محکم که در این ظهور اعظم از قبل و بعد نازل گشته؛ طوبی للعارفین، طوبی للمتفکرین، طوبی للعاملین» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۲۷۷). در بیان دیگر نازل: «طوبی از برای نفسی که امروز به قصد اصلاح عالم سر را به فراش می‌گذارد و بر می‌دارد. بهترین اعمال محبت با اهل عالم است.» (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۲) طریقه آن را در بیانی دیگر توضیح می‌فرمایند: «یا حزب الله، به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیّبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر، اعمال است و معینش اخلاق. یا اهل بهاء، به تقوا تمسک نمایید.» (مجموعه الواح، ص ۲۸۵) جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، طبع دوم، ص ۸۴) در کتاب عهدی نیز بر این تصریح شده است: «نوصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم.»

۲۶. در کتاب بدیع (طبع آلمان، ص ۱۹۹) نازل: «اتقوا الله و لاتفسدوا فی الأرض من بعد اصلاحها و لاترتكبوا الفحشاء طهروا أنفسکم عن کل ما حُرّم فی کتاب الله العظیم. ایاکم أن تسفکوا الدماء و الذی سفک إنه لیس منی و کان الله برئ منہ ...» (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۰) در لوح دیگر نازل: «ایاکم أن تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و من أفسد انه لیس منا و نحن بُراء منه ...» (همان، ص ۱۸۹ و ۲۸۳)

۲۷. «سبقت رحمتک و أشرفت شمس فضلک علی شأنٍ أظهرت مظهر نفسک و مخزن علمک و مطلع عظمتک و اقتدارک الذی أخذت عهده عمّا خلق فی ملکوت السموات و الأرض و جبروت الأمر و الخلق و أقمته علی مقام ما منعه ظلم الظالمین عن إظهار سلطنتک و لاسطوة الغافلین عن إبراز قدرتک و إعلاء أمرک بحيث بلغ الملوک جهره رسالاتک و أوامرک و ما أراد فی

حين من الأحيان حفظ نفسه بل حفظ عبادك عمّا يمنعه عن التّقرب إلى ملكوت قربك و التّوجّه إلى أفق رضائك يا إلهي تراه تحت السّيف يدعُ الأمم إليك وفي السّجن يدعوهم إلى شطر مواهبك و الطّافك كلّما ازداد البلاء إنّه زاد في إظهار أمرك وإعلاء كلمتك أشهد أنّ به تحرك القلم الأعلى و بذكره زُيّت الألواح في ملكوت الأسماء و به سرت نسماك و فاحت نفحات قميصك بين الأرض والسّماء.» (نفحات الرّحمن، ص ۱۸ / مناجاة، ص ۳۰)

۲۸. ضرب المثل معروف فارسی «آن چه بر خود نمی پسندی بر دیگران میسند» به صورت های گوناگون در آثار الهی و مکاتب انسانی مطرح است. حضرت علی بن ابیطالب را در نهج البلاغه بیانی است که می فرماید: «فاحب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها.» حضرت بهاء الله می فرماید: «إن تكن ناظراً إلى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك.» (کلمات فردوسیّه، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰) حضرت عبدالبهاء می فرماید: «عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند و از برای هر نفسی آن را بخواهند که برای خویش خواسته اند.» (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۷)

در بررسی اصول اخلاقی کنفوسیوس نیز به این اصل اشاره شده است. «کنفوسیوس به مسایل و روابط اجتماعی بیش از بقیه مسایل زندگی توجه داشت، اصل عملی اساس در این دین عبارت از آداب معاشرت اجتماعی است، این نکته را خود کنفوسیوس با دقت نظر به طور خلاصه چنین بیان نموده است: تزه کونگ در حین گفتار پرسید آیا کلمه ای وجود دارد که بتواند قاعده عمل برای تمام زندگی فرد در نظر گرفته شود؟ استاد جواب داد: آیا معامله به مثل چنین کلمه ای نیست؟ آن چه تو به خود نمی پسندی بر دیگران انجام مده. در توضیح ذن نیز به چنین مسئله ای اشاره شده است. یک جزء آن همان خود را محک رفتار با دیگران قرار دادن است، یعنی آن چه بر خود نمی پسندی، بر دیگران میسند. این اصل مقابله به مثل در آداب و معاشرت را باید خصوصاً در پنج رابطه زیر به کار گرفت: رابطه فرمانروا و زیردستان، پدر و فرزند، شوهر و همسر، برادر بزرگ تر و کوچک تر، دوست و دوست و ... هیچ کس اعم از باهوش یا احمق، نمی تواند حتی یک روز فارغ از این ها به سر برد، از این پنج نوع رابطه، کنفوسیوس احتمالاً در مورد رابطه فرمانروا و زیردستان حرف بیشتری داشت. این یکی از مشغله های عمده کنفوسیوس حکیم بوده که بیشتر از آن که یک عالم زیستی باشد، یک دانشمند علوم سیاسی بود.»

کتاب (Golden Rule) اثر H.T.D. Rost نشر جرج رونالد به تفصیل به بررسی این موضوع پرداخته است. برای اطلاع از مفاد کلیۀ ادیان و مکاتب در این زمینه به کتاب مزبور مراجعه نمایید. ۲۹. در لوح مقصود نیز بیانی در توضیح این مقصود نازل شده است. نگاه کنید به دریای دانش، ص ۱۶. حضرت عبدالبهاء نیز در رسالۀ مدنیۀ این موضوع را کاملاً تشریح فرموده‌اند. نگاه کنید به رسالۀ مدنیۀ، ص ۷۷ - ۷۵. این مطلب در کتاب نظم جهانی بهائی، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، ص ۵۱ نیز درج شده است. بیت‌العدل اعظم در مکتوب مورخ ۱۹ آوریل ۲۰۰۱ به تشریح موضوع اتحاد ملل و صلح اصغر پرداخته‌اند. به (Attainment of the Unity of Nations and the Lesser Peace) توجه نمایید.